



قتل عام ارمنیان

نوشته اسماعیل رائین



قتل عام ارمنیان

در دوران سلاطین آل عثمان

نوشته: اسماعیل رائین



مؤسسه انتشارات امیرکبیر
تهران، ۲۵۳۷



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

راهنما، اسماعیل

فصل عام ارمغان

چاپ دوم، ۱۳۵۲

چاپ سوم: ۲۰۲۷

چاپ و صحافی: جایگاه سپهر، تهران

حق چاپ محفوظ است.

آنچه در این کتاب می خوانید

۸-۱		پیشگفتار
۵۳-۹	ترکان عثمانی و خاندان سلطنتی آل عثمان	بخش نخست
۶۴-۵۵	کشتار ۰۷۲ ر ۲۳۷۷ ارمنی	بخش دوم
۱۵۴-۶۵	قتل يك ملت	بخش سوم
۲۲۱-۱۵۵	عامل جنایت	بخش چهارم
۲۳۹-۲۲۳	واکنش ارامنه . کمیته حزب داشناک . ترورهای انفرادی	بخش پنجم
۲۴۱ -		فهرست ها :

پیشگفتار

ترکیه ، همسایه بزرگ و متحد نیرومنداست ، که در حال حاضر ، چه از طریق مناسبات سیاسی ، و چه در کادر سازمان عمران منطقه‌ای و همکاری‌های وسیع اقتصادی ، با کشور ما روابطی نزدیک و دوستانه دارد .

این روابط حسنه ، پس از دوران شصدهالی عداوت و جنگ و خونریزی که بین ایران و عثمانی جریان داشت ، با سرنگون شدن حکومت و سلطنت «پادشاهان آل عثمان» بوجود آمد . بدین معنی که همه‌ی اختلافات دیرین ، با تغییر کادر رهبری دو کشور یکباره از میان رفت و جای خود را بدوستی و همکاری داد . سران جدید دو کشور ، علیحضرت رضا شاه کبیر و حضرت کمال اتاتورک علاوه بر اینکه هر دو در راه بزرگداشت و سربلندی ملتین ایران و ترکیه گام برمی‌داشتند ، متفقاً کوشیدند ، تا از طریق نزدیک ساختن هرچه بیشتر دو ملت ، آثارشوم بر خورنده‌ها و کینه‌توزی‌های دیرین را از میان بردارند . در ترکیه نوین نه تنها کینه‌های دیرینه با همسایگان بدست قرائوشی سیده شد ، بلکه در سیاست داخلی نیز نسبت به اقلیت‌های مختلف ، مانند ارمنی ، کرد ، یهودی و مسیحی روش‌های بسندیدم‌ای در پیش گرفته شد و کینه‌ها و دشمنی‌های مذهبی و نژادی که پادشاهان آل عثمان و فرقه افراطی «ژون‌ترک» و نژادپرستان با دامن زدن به آن، وقایع خونین و شرم‌آوری را باعث شده بودند ، بتدریج از میان رفت .

بیست و چهار فقره قتل‌عام که از سال ۱۲۵۵ شمسی - (۱۸۷۶) در سرزمین عثمانی و مستعمرات آن کشور آغاز شد ، و بسه‌کشتار ۴۳۴۷+۴۷ نفر از اقلیت‌های ارمنی ، بلغاری ، یونانی و سربازان خارجی ارتش عثمانی منجر شد ، با موجی از نفرت و خشم ملت ترک‌نیز مواجه گردید . این کشتارهای وحشیانه ، اگر چه در سرزمینی اتفاق افتاد ، که اینک هم‌مرزها ، و یکی از صمیمی‌ترین همسایگان و متحدان ایران است ، اما هیچ‌وجه ارتباطی با ملت ترک و ترکیه نوین امروز ندارد .

این کشتارهای وحشیانه ، جنایات شرم‌آوری است که عاملین آن فقط درخیمان حکومت عثمانی و کارگزاران قتل‌عام‌ها بوده‌اند ، نه ملت ترک . همان‌طور که همه حسودان خونین و تکان دهنده‌ی نوران جنگ دوم جهانی را بایستی بحساب هیتر و اطرافیان او - عمال حزب نازی ، اس ، اس‌ها و گشتاپو - بگذاریم ، نه ملت فعال ، زنده و زحمتکش آلمان .

آنچه در این کتاب می‌خوانیم ، مستند به ضبط رویدادها ، خاطرات و گزارش‌هاییست که از دوران قتل‌عام و سال‌های بعد از آن بجای مانده است . انگیزه اصلی نگارنده

از انعکاس این جنایات - که برای نخستین بار در ایران منتشر می‌شود - نشان دادن جنایات شصده ساله خانواده سلطنتی آل عثمان و بخصوص کشتارهای وحشتناکی است که افراتیون ترک (قتل عام ارمنه) بدان نام‌داده بودند. نخست در نظر بود که همزمان با تشریح جنایات عثمانیان، رفتار و کسردار ایرانیان، و حتی دستگاه حاکمه و سلاطینی را که در دوران چهل و پنج ساله قتل‌عام ارمنه عثمانی (از ۱۳۰۰ تا ۱۳۹۸ شمسی - ۱۸۷۶ تا ۱۹۱۹ میلادی) در ایران سلطنت می‌کردند، نیز بازگو کنیم. اما چون ممکن بود که رفتار پسندیده ایرانیان، در قبال جنایات هراس انگیز عثمانیها، حمل بر خودستایی و ایرانبه پرستی افراطی شود، از این مقابله صرف نظر کردیم. اما این نکته افتخار آمیز را نمی‌توان قراغوش کرد که درست همزمان با قتل‌عام ارمنیان در سرزمین عثمانی - کشور مجاور و هم‌مرز ایران - هم‌میهنان ارضی ما، در خاک ایران از رفاه، آسایش و امنیت کامل برخوردار بودند. و این خود افتخاری است بزرگ برای ملت میهن‌نواز، مسالمت‌جو و اصیل ایران؛ مخصوصاً اگر توجه کنیم که در همان روزهایی که حوادث کتاب طی آن می‌گذرد، دولت ایران، با متجاوزین عثمانی در حال جنگ بود، و نه تنها همه اقدامات ضد انسانی زعمای آن دولت را محکوم می‌کرد بلکه بدفاع از مظلومان و ستمدیدگان آواره از آن کشور برمی‌خواست. چرا که از همان زمان بروشنی می‌دید که حساب ملت ترک، با حساب‌زعمای دولت عثمانی، یا افراتیون «ژون ترک» جداست، و این دو را نباید با جبارها و ضوابط واحدی سنجید.

اگر نظر ما را حمل بر خودستایی ندانید، باید بگوییم، ملت ایران، از آغاز تاریخ، با روشن بینی و انسان دوستی، نسبت بهسایگان خود و همه کشورهای جهان، باین واقعیت حساس و فوق‌العاده مهم توجه داشته است. متجاوز از دو هزار سال پیش، آنگاه که کوروش کبیر، به پشت دروازه‌های بابل رسید، مردم بابل از وحشت و هراس بر خود می‌لرزیدند، چون وقتی جنایات و تجاوزات حکومت بابل را نسبت به سرزمین یارس و پارسیان بی‌ساز می‌آوردند، خود بکورش و سربازانش حق می‌دادند، که همه بابلیان را قتل‌عام کنند. اما بشهادت تاریخ - و باستاد کتیبه معروفی که بر یک استوانه سفالین نقش شده و در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود - کورش نه تنها چنین نکرد، بلکه خود و سربازانش، برای بابلیان و مخصوصاً اقلیت‌های مذهبی آن سرزمین، آزادی، مساوات و عدالت اجتماعی بارمغان بردند.

از همان روز، کورش، پایه‌های بنای این طرز تفکر انسانی و این قضاوت عادلانه را در روح و اندیشه ایرانیان بنیان نهاد، که حساب مردم یک مملکت، از حساب یک یا چند تن جنایت‌چینه و متجاوز، که تصادفاً بحکومت آن سرزمین رسیده‌اند، جداست. آن زمان نیز که جنگهای ایران و عثمانی در جریان بوده ایران با همان گروه دژخیمانی می‌جنگید، که متنی را سخ کرده و با چشم و گوش بسته، براه جنایت کشانده بودند. پناه دادن بهارمنیان - که خواه ناخواه تبعه عثمانی بودند - بهترین دلیل اینست که ایرانیان با مردم و ارمنیان ساکنان سرزمین عثمانی دشمنی نداشتند، و در هر شرایطی دست یاری و برادری سوی آنان می‌بازیدند. گماینکه در حال حاضر نیز (هنگام نگارش کتاب) بین ایران و ترکی از کشورهای همسایه چنین اختلافاتی هست. اما چنانکه می‌دانیم، این اختلافات فقط با دار و دسته‌ای است که موقتاً بر آن ملت حکومت می‌کنند، نه با ملت برادر، هم‌کیش و همسایه‌ای که همواره صمیمانه‌ترین پیوندها را با ملت ایران داشته است.

لکنه اعجاب آور دیگر اینکه، دگرگونی عمیق در اجتماع ایران و ترکیه درست در

يك زمان روی‌داد ، یعنی همان هنگام که با ظهور رضا شاه کبیر در ایران سیمای اجتماعی کشور دگرگون شد ، و از گردن‌کشی‌های سران عشایر یا دیگر یانگان اثری برجای نماند ، اتاتورک نیز بدر کشور مجاور ، بازمانده‌های رژیم نجاوزگر عثمانی را از ضمیمه خاک برانداخت . همراه با ایرانی نو ، ترکیه‌نویین نیز زاده شد ، و این خوددلیل قاطع دیگری است که آنچه را درباره عثمانی دیروز می‌خوانید ، نباید به‌صابت ترکیه امروز بگذرانید ، کما اینکه عصر استبداد ، یا حکومت چاپرانه محمد علی‌شاه قاجار ، با ایران امروز ، بهیچوجه قابل قیاس نیست .

ایران امروز ، با ترکیه امروز ، چه از نظر روابط جنبه هنجاری - در کادر بین‌المللی - و چه از لحاظ علائق مشترک مذهبی ، فرهنگی و غیره بهترین روابط ممکن را با یکدیگر دارند . دلیل این حسن‌رابطه نیز روشن است : نه ترکیه امروز ، سرزمین ترک‌نشین دوران تسلط حکومت آل عثمان است ، و نه ایران امروز ، ایران عصر قاجار ... دولت هنگام یکدیگر در راه عمران منطقه و حفظ صلح گام برمی‌دارند ، همانطور که ایران در طول تاریخ خویش ، همواره با هرگونه تبعیض نژادی و مذهبی جنگیده است ، ترکیه امروز نیز ، همه اینگونه تبعیضات را بوشی افکنده ، و از بدو ظهور اتاتورک ، بصورت ملتی زنده ، امروزی و پیشرو درآمده است .

گوا اینکه مسلماً همدی صاحب نظران و مردم نیک‌اندیش امروز ، بین حکومت نژادپرست متهد و کوفت‌فکر آل عثمان ، با دولت ترکیه نوین تفاوت می‌گذارند - درست بهمان ترتیبی که بین آدولف هیتلر و ولی‌برانت اختلاف‌فانگ اما تصور می‌کنیم که این اشاره مختصر لازم بود ، تا هرگونه ابهام و سوءتفیری را از میان بردارد ، کما اینکه امروز مردم نجیب ، زحمتکش و فعال ترکیه ، به زعمای حکومت عثمانی ، یعنی متخواران ولگردی که به خاطر مصادره اموال ارمنیان ، بقتل عام يك قوم تن در دادند با نوعی شرمساری و انزجار می‌نگرند .

آنچه در بخشهای مختلف این کتاب خواهید خواند - اگر با ژرف‌بینی به‌مق و قایع بنگرید - نه فقط ملت ترك را بکسی از اینگونه فجایع و جنایات میرا خواهد ساخت ، بلکه کینه شما را علیه ناجوانمردانی برخواهد انگیخت که چنین ملتی را در راهی نادرست و جنایت‌بار رهنمون شدند ، همان‌طور که آدولف هیتلر ملت آلمان را به آنچنان راهی کشاند و سرانجام نیز ، شکست‌فشیخت‌بار و منهدم کننده مملکتی بزرگ را باعث شد .



در پایان این پیشگفتار اشاره بیک‌تکه و پرده برداشتن از رازی که برادران ارمنی ما همواره از آن رنج برده‌اند و اینک نیز مشکل بزرگ جامعه ارمنیان است ، لازم بنظر می‌رسد . پس از اینکه کتاب «ایرانیان ارمنی» و سپس «الملک‌خان» و «پیرم‌خان» انتشار یافت ، صدها نامه بزبان فرسی و ارمنی از گوشه و کنار ایران و حتی ارمنهای که در کشورهای دیگر زندگی می‌کنند بنگارنده رسید . نویسندگان نامه‌ها همه در يك تک‌صفت‌قولند و آن عقب‌افتادگی جامعه ارمنی ایران نسبت به برادران مسلمان هموطن آنهاست .

اینان می‌گویند : در حالیکه رستخیز تمدن و فرهنگ و شوق و ذوقی بتحصیل در همه طبقات جامعه ایران و فرزندان این آب و خاک طی نیم‌قرن اخیر بشدت رواج یافته است ، جوانان ارمنی به‌پیشرفت‌های شایسته‌ای که این قوم «فعال» و «متهد» آرزومند است ، نائل نشده‌اند . نویسندگان نامه‌ها عموماً گناه این عقب‌ماندگی را متوجه چند تنی می‌دانند . اینان می‌گویند شوق و ذوق جوانهای ارمنی بتحصیل عالی‌مد

بخصوص در رشته‌های صنعت و اقتصاد - در میان همه خانواده‌های ارمنی ، بحد و قسور وجود دارد، عتقی بعلت نایب‌مانی‌های موجود در خانواده‌ها، موفق به ادامه تحصیل نمی‌شوند.

نویسنده یکی دیگر از نامه‌ها ، از همبستگی و معاضدت «تقلیت‌های ذهنی» و «قوم‌های دیگر که در این سرزمین در کمال رفاه و آسایش زندگی می‌کنند» آفریده است ، که ما بدون اینکه تعصب یا نظر مخالف و موافقی نسبت به قومی خاص داشته باشیم ، بخاطر انعکاس صادقانه خواستهای این قوم ، قسمتی از نامه او را نقل می‌کنیم . وی می‌نویسد :

«بیانید استعداد و شایستگی دانشجویان ارمنی را با يك جوان یهودی مقایسه کنید تا به بینید کدام يك بیشتر برای ادامه تحصیلات عالی مستعد هستند و شایستگی دارند . به ما بگوئید در ایران چند جوان کلیبی بکارهای فنی اشتغال دارند ؟ درحالی‌که بموجب سرشماری که سال قبل شده در کارگاه‌های فنی و صنعتی بزرگ و کوچک صدها هفتاد و پنج جوانان ارمنی - که در سنین ۱۷ تا ۳۰ سال هستند - مشغول بکار هستند و اگر ا عراق نگفته باشیم ، صدها يك از جوانان کلیبی بکار فنی و صنعتی اشتغال ندارند و بیشتر مشغول دادوستد در صرافی‌ها ، دلالی‌ها ، دوا فروشی‌ها ، عتیقه فروشی‌ها و غیره هستند.

این خواست همه برادران ارمنی هموطن ما است که با طرد چند خانواده بدنام و سوء - استفاده‌چی، تریبی اتخاذ گردد تا از استعداد، هوش و فعالیت این قوم ، در راه نوسازی مملکت بنحو آتم و اکمل استفاده شود.

تهران - اسفند ماه ۱۳۵۰ - اسماعیل رائین

تاریخ!

تاریخ یادگار غریبی ست.

آنجا که این غریب

اسرار عمق خویش

در چشم می‌گشاید

عصر شکوه قامت انسان را

بیدار مینماید .

و او

اعصار را بخدمت بازوی انتظار

میاورد که تو

امید را سوار پی کاروان کنی ؛

یرسف شوی بچاه ،

وز عمق ، زان سپس

با کار بر شدن

پیرانه جمال جهان را جوان کنی !

تاریخ یادگار غریبی ست .

وان یادگار و غربت

ایتک توئی و چاه !

– و راه ؟

– در چشم می‌گشاید ،

و کار بر شدن

عصر شکوه قامت انسان را

بیدار مینماید !

بخش نخست

ترکان عثمانی و خاندان سلطنتی آل عثمان

یکی از قدیمی‌ترین اقوامی که در متون کهن، در آسیا و حتی اروپا از آنان یاد شده، اقوام ترک‌نژاد است. و از میان همه اقوام مختلف ترک، قوم «توکی‌یو» از همه مشهورتر بوده است. در سالنامه‌های چینی، مربوط به قرن ششم میلادی، به امپراطوری نیرومندی در آسیای مرکزی اشاره می‌کنند، که بدست قوم «توکی‌یو» تأسیس شده بود: «قوم توکی‌یو که به آسانی می‌توان آنان را همان «اقوام ترک» شناخت، اولین قوم از اقوام این نژادند، که با نامی که بعداً با آنان اختصاص یافت - در صفحات تاریخ آشکار شدند. این امپراطوری، که در جلگه وسیعی از مرز چین تا دریای سیاه گسترده شده بود، توجه مورخان یونانی و چینی را بخود جلب کرد، ولی مدت زمانی نگذشت که امپراطوری دچار تجزیه شد، آن هم تقسیم به دسته‌هایی که پیوسته با یکدیگر در زدو خورد بودند و برخی از آنها زیر سلطه چینی‌ها درآمدند. این ترک‌های اولیه آسیای مرکزی بربر محض نبودند بلکه هم در آن هنگام زبان کتابت داشتند»^۱.

برای کلمه «ترک» معانی و تعابیر مختلفی آمده است. بموجب نظر ویلیام اسپنر «کلمه «ترک» به معنای «کلامخود» است و از آن جهت چنین عنوانی به این قبایل مهاجم داده می‌شد، که در موقع جنگ کلاهی بر سر می‌گذاشتند و چادرهای نم‌دین سیاه‌رنگ بشکل مخروط (تقریباً شبیه کلاه مورد بحث) داشتند. این چادرها «یورت» نامیده می‌شود و قبایل ساکن فلات مرتفع آسیا هنوز از اینگونه چادرها استفاده می‌کنند. ترک‌ها در اصل از مردم ناحیه اورال -

آلتائی بودند و بصورت قبایل و دودمان‌های پراکنده در آسیای مرکزی زندگی می‌کردند. گاه‌بگاه چندین قبیله جمع می‌شدند و مهاجرت‌های عظیمی را آغاز می‌کردند، و از میان آنان رهبران برجسته‌ای نظیر چنگیزخان پیدا می‌شد.^۱ ترکان از روزیکه در استپ‌های روسیه ظاهر شدند، تا سال‌هایی که خود را به اروپا رسانیدند، همواره «گرگ خاکستری» را علامت مشخصه و مظهر شناسائی خود قرار می‌دادند. اما چرا ترکان را با «گرگ خاکستری» می‌شناسند و گرگ چرا مورد احترام آنان قرار داشته؟.. داستانها و گفتنی‌های فراوانی در این باره وجود دارد.

يك داستان در ادبیات حماسی ترکان آسیای مرکزی، حکایت از وجود گرگی خاکستری در پیشاپیش، دستجات مهاجرین ترك می‌کند:

قرنها قبل، هنگامی که چابک سواران نیزه بدست ترك براسبان چابکتر از خود، در حرکت بودند، پیشاپیش آنان، و زنان و کودکان و عرابه‌هایشان، گرگی خاکستری پیش می‌رفت و آنچه را که در پشت سرداشت رهبری می‌کرد. برخی از داستان سرایان سمرقندی، داستانی را از نجات شاهزاده خانمی توسط يك گرگ، چنین حکایت می‌کنند:

«در آسیای مرکزی، شاهزاده خانمی بدست جماعتی از راه‌زنان گرفتار شد، و سپس گرگ عظیمی وی را از چنگ راهزنان نجات داد. شاهزاده خانم برای سپاسگزاری از این لطف گرگ، به ازدواج وی درآمد و فرزندان این گرگ و شاهزاده خانم ترك‌ها بودند، که به خاطر داشتن معجونی از خصایل و مشخصات انسان و گرگ از سایر مردمان متمایز شدند...»^۲ بموجب افسانه دیگری: «گرگ ماده‌ای» پسرک شیرخواره بی‌سرپرست و ن‌شده‌ای را پیدا کرد و او را شیر داد و پرستاری کرد. پسرک در گله گرگان بزرگ شد...»^۳

البته دانش امروز «گرگ پیشرو» و «شاهزاده خانم‌های زاده گرگ» را نمی‌پذیرد و باینگونه افسانه‌ها با تمسخر می‌نگرد، ولی آنچه که در تاریخ ضبط شده، حکایت از گرگ صفتی‌های بسیار دارد، و از این واقعیت سخن می‌گوید که:

۱ - سرزمین و مردم ترکیه - ص ۶۳
 ۲ و ۳ - همان مأخذ - ص ۶۴

هنگامی که ترکان سوارکار از ریگزارهای آسیای میانه گذشتند و امپراطوری بیزانس را متزلزل ساختند ، با خود درفشها ، با آرم‌های مخصوص داشتند که بر آنها سر گرگ خاکستری منقوش بود. آنچه که سبب شده است مورخان «ترکان» را با «گرگ‌ها» مقایه کنند ، شیوه جنگی و حمله و گریز آنان بوده است. گرگها در بیابانها و ریگزارهای آسیای میانه و یا استپ‌های سیبری ، هنگامی که با دشمنان مواجه می‌شدند ، ناگهان و بطور دسته جمعی حمله می‌کردند ، و سپس برای فریب دشمنان دست به عقب‌نشینی می‌زدند و بار دیگر حمله سبعمانه را آغاز می‌کردند. شاید شکارچیان و آتانیکه با حملات دسته‌های گرگ روبرو شده‌اند ، شباهت عجیب بین این دو روش را بهتر و بیشتر از دیگران درک کنند. باین مأخذ مراجعه کنیم که می‌نویسد : ترکان در تهاجمات خود : «ناگهان حمله می‌کردند و برای فریب دشمنان ، خود را بدروغ شکست خورده می‌نمودند و عقب می‌نشستند و دسته کوچکی از تیراندازان جان‌سخت و تیزیای آنان ، برق‌آسا قسمتی از قوای دشمن را محاصره می‌کرد. شیپورها و طبلها و صفیرها هوا را می‌شکافت. بیرقی که بر روی آن سر گرگی منقش بود به‌سوی پائین آورده می‌شد و ترکها باشتاب هرچه تمامتر بسوی دشمنان هجوم می‌آوردند و در همان حال هجوم ، فریادهای عجیب و هراس‌آوری می‌کشیدند و از هرسو بیزانها را درمیان گرفته با آنها تیر می‌انداختند...»^۱

و اما «ترکان عثمانی»... اینان تیره‌ای از ترکها و تاتار-
 ترکان عثمانی هائی هستند که در آسیای مرکزی و در سرحد سرزمین
 پهناور چین ، یعنی منطقه‌ای که هم‌اکنون «ترکستان چین»
 خوانده می‌شود، زندگی می‌کردند. در این قسمت از جهان، چند تیره از نژاد
 ترك بنامهای «ایغور» ، «قبچاق» ، «قرقیز» و بالاخره تیره معروف
 «قزاق» - که روسها ، آنانرا «كازاك» بمعنی فراری ، می‌نامند - سکونت
 داشته‌اند .

ترکان آسیای مرکزی در حملات ، تهاجمات ، دستبردها و جنگهای فراوانی شرکت داشته‌اند. تا آنجا که حتی در بین سپاهیان چنگیز مغول نیز گروهی از سرداران ترك شمشیر می‌زده‌اند.

در دوران استیلای عرب ، ترکها به اسلام گرویدند و چون در جریان بیشتر فتوحات ، در رأس مهاجمان قرار داشتند ، صاحب اراضی وسیع و قدرت فراوانی شدند ، تا آنجا که خیلی زود حتی از خلفای عرب نیرومندتر شده و بر آنان برتری یافتند.

در آغاز قرن چهاردهم میلادی ، با حمله مغول به آسیای صغیر ، این ناحیه به ده قسمت تقسیم و یکی از فواحی ده گانه را بنام «ارطغرل» که خود را از نواده های سلیمان می دانست و شهرت افسانه ای داشت ، نامگذاری کردند. ارطغرل در سال ۶۸۶ - ه . ق - (۱۲۸۸ - م) مرد و پسرش «عثمان» جانشین وی شد.

عثمان که پس از تجزیه امپراطوری سلجوقیان ، خود را آزاد و مقتدر می دانست برای نخستین بار - پس از گرویدن ترکها به دین اسلام - دستور داد نامش را در خطبه ها بخوانند و در لشگرکشی به یونان نیز فتوحات زیادی نصیبش شد.

پس از مرگ عثمان ، پسرش «اورخان» جانشین پدر شد ، وی نخست با سپاهیان فراوانی سرتاسر یونان را متصرف شد ، و پس از فتح قسمتی از شبه جزیره بالکان و آسیا ، ب فکر اصلاح امور سرزمینی که اینک «عثمانی» خوانده می شد ، افتاد. و با کمک برادرش «علاءالدین» که وزیر او نیز بود ، در این راه توفیق بسیار به دست آورد و موفق شد قشون سلطنتی از ترکها تشکیل دهد. و علاوه بر لشگریان ترک دستور داد از متصرفات اروپائی سرزمین خود ، پسران خانواده های مختلف را اجیر کرده ، در افواج و لشگرها ، فنون نظامی را با آنان بیاموزند. اینان بعدها «ینی چری» یعنی «سپاه نوین» نامیده شدند. اجیر کردن فرزندان اروپائی و به سربازی گماردن آنان ، تا قرن هجدهم ادامه داشت ، و اینان بعدها بزرگترین و خطرناکترین دشمنان خاندان آل عثمانی شدند.

بعد از مرگ «اورخان» پسرش «مراد» به سلطنت رسید. او در دوران سلطنت سی ساله اش تمام شبه جزیره بالکان بجز قسطنطنیه را متصرف شد. بعد از مرگ او «بایزید» به سلطنت رسید و نخستین اقدامی که کرد صدور فرمان قتل برادرش «یعقوب» بود. این برادرکشی بعدها جزو قوانین لاینفک حکومت آل عثمان در آمد و سلاطین عثمانی مدعی شدند که اقدام به قتل برادر «پیروی

از قوانین الهی مطور در قرآن» است.

«... مبنای قانون [قانون برادرکشی] اصلی بود قدیمی و کاملاً آشنا و اینکه يك يا چند تنی بپیرند بهتر است از اینکه تمام سرزمین دچار آشوب و بی‌نظمی شود. مکلمان [مفران] سازشکار با به‌کار بردن اندکی زیرکی در تفسیر، توانستند در طی دو آیه از قرآن، که البته شأن نزول یکی متفاوتی داشته و می‌گوید: الفتنه اشد من القتل (سوره ۲ آیه ۱۹۱) و الفتنه اکبر من القتل (سوره ۲ آیه ۲۱۷) متد منصوص برای این قانون پیدا کنند.

تا حدود يك قرن و نیم بعد از فتح قسطنطنیه، قانون برادرکشی از طرف سلاطین حمایت و تقویت می‌شد. پس از جلوس هر سلطان جدید، برادران در قیاسات او با زه ابریشمین کمان خفه می‌شدند و این طرز اعدام باشخاص عالیمقامی اختصاص داشت که ریختن خونشان گناه بود...»^۱

بایزید که بعدها لقب «ایلدرم» - یعنی رعد و برق - گرفت، حدود متصرفات عثمانی را تا مجارستان و رود دانوب در اروپا، تا دجله و فرات در خاورمیانه گسترش داد. اما با هجوم «تیمور لنگ» دوران اقتدار وی پایان یافت و او و پسرش «موسی» به اسارت سپاهیان تیمور درآمدند. بایزید در اسارت مرد. اما موسی که بعد از «تیمور لنگ» آزاد شده بود، ابتدا برادرانش - سلیمان، محمد و عیسی - را کشت، آنگاه مجدداً متصرفات اروپائی راضیمه عثمانی ساخت. اما در سال ۸۱۵ - ه. ق - (۱۴۱۳ - م) در جنگ با اعراب کشته شد، و برادرش «محمد» به سلطنت رسید. او نیز در ۸۲۳ - ه. ق - (۱۴۲۱ - م) سکه کرد و پسرش «مراد ثانی» جانشین او شد. مراد آدمی راحت‌طلب و آرام بود و می‌خواست با همسایگانش در صلح و صفا بسر برد. لذا با آغاز جنگهای صلیبی و تلاش اروپائیان برای نجات از استعمار عثمانی، سلطان مراد، به نفع پسر چهارده ساله‌اش «محمد» از سلطنت کناره‌گیری کرد و خود به آسیای صغیر رفت. ولی پس از حمله پاپ و بعضی از سلاطین کاتولیک اروپائی به قلمرو عثمانی و عبور آنان از دانوب در ۸۴۷ - ه. ق - (۱۰ نوامبر ۱۴۴۴) و زمانی که سپاهیان اروپائی که در پیشاپیش آنان «تیری» پادشاه لهستان و فرمانده قوای مسیحیان در حرکت بود، از عثمانیها شکست خوردند، بعضی از سرداران ترك

سلطان مراد خانه نشین را مجبور بقبول مجدد سلطنت و شرکت در جنگ کردند و او با شرکت در جنگ «وارنه» پیروزی مجددی نصیب امپراطوری عثمانی ساخت.

سلطان مراد در ۸۵۲ هـ.ق. - (۲ فوریه ۱۴۵۱) مرد و پسرش سلطان محمد ثانی به سلطنت رسید. نخستین اقدام او قتل برادر کوچک چند ماهه اش - بنا بر سنت دیرینه - بود. او بعدها، رسم «برادرکشی» را بصورت قانون درآورد و در قوانین اساسی امپراطوری این عبارت گنجانیده شد:

«هریک از پسران من که سلطنت بوی تفویض شود، حق خواهد داشت برادرانش را معدوم کند، تا نظم و نسق جهان پایدار بماند. اغلب علماء بدین کار فتوی داده‌اند. پس بگذار تا آنچه‌ان عمل کنند.»^۱

در دوران سلطنت او، بیشتر جنگ‌ها جنبه مذهبی (مسلمان و مسیحی) داشت. در جنگ قسطنطنیه که بین او و امپراطور روم روی داد، نتیجه جنگ شکست قطعی مسیحیان و پیروزی سلطان محمد بود، که بخود لقب «فاتح» داد. او روز بعد از فتح قسطنطنیه به کلیسای ایاصوفیه رفت و دستور داد، مؤذن - در بالای کلیسا - تکبیر الله اکبر بگوید و یک امام جماعت را بگذارند نماز در آنجا وادار کرد. از این پس، این کلیسا بصورت (مسجد مسلمانان) درآمد و قسطنطنیه - تا پانصد سال بعد - پایتخت پادشاهان عثمانی شد.

سلطان محمد، سعی داشت وانمود کند که طرفدار سازش با همسایگان خویش است و بدین لحاظ قراردادهائی با جمهوری «ونیز» و بعضی از رؤسای یونانی بندر (ژن) منعقد کرد. ولی دوران صلح او زیاد بطول نیانجامید، و در ۸۵۷ هـ.ق. - (۱۴۵۴ م) جنگهای دریائی و خشکی بزرگی علیه وی شروع شد. پس از مرگ سلطان محمد فاتح که لقب «ابوالفتح والغازی» بخود داده بود، پسرش «بایزید دوم» به سلطنت رسید. او هم بلافاصله مثل، گذشتگان در صدد قتل برادرش «جم» برآمد، اما کار آنها به جنگ و فرار برادر به ایتالیا کشید و سرانجام در ناپل بدستور پاپ «الکساندر ششم» معروف به «بورژیا» و با موافقت قبلی سلطان بایزید بوسیله زهر مقتول شد. سلطان بایزید دوم در ۹۱۷ هـ.ق. (۱۵۱۲ م) بعزت شورش (پنی چری)ها از سلطنت معزول گردید

و پسر کوچکش «سلیم» جانشین او شد. سلطان سلیم مدت سی و شش سال سلطنت کرد و برای حفظ سلطنت خود با دون اروپائی قراردادهائی امضاء کرد. در آخرین جنگهائی که در مجارستان و وین کرد، چون موفقیتی بدست نیاورد، فرمان عقب‌نشینی داد. در همین عقب‌نشینی بود که وی فرمان قتل‌عام ده هزار اسیر مجاری و اطریشی را صادر کرد و سرانجام خود نیز ضمن لشکرکشی به بالکان بمرض اسهال خونی درگذشت.

امپراطوری عثمانی تا پایان قرن هجدهم، از مجارستان حکومت جباران تا شبه جزیره بالکان و از آنجا تا استپ‌های جنوبی روسیه و از شمال افریقا تا منتهی‌الیه الجزایر و سواحل عربی خلیج فارس وسعت داشت. در دوران سلطنت خاندان آل‌عثمان، سلاطین جبار و ظالم و ستمگری بر این نیم‌قاره جهان سلطنت می‌کردند، که از هیچ جنایت و توحشی خودداری نمی‌ورزیدند. در همه دوران حکومت امپراطوری عثمانی، افکار اروپائی، ناسیونالیسم و یا وحدت ملی در این سرزمین وجود نداشت و قوانینی متحدالشکل بر عموم اتباع حکومت نمی‌کرد. در عثمانی «تابعیت» و «قانون» از «دیانت» تفکیک نشده بود و اکثر سلاطین این کشور پادشاهانی جبار و وحشی بتمام معنی - بودند.

خوش‌بین‌ترین، صاحبان فکر و اندیشه، نمی‌توانستند نوع حکومت و سلطنت این کشور را با یکی از انواع حکومت‌های قرون اخیر اروپا مقایسه کنند. آنچه را که سلاطین آل‌عثمان و گردانندگان امپراطوری، زیر عنوان «حکومت» و «اداره مملکت» انجام می‌دادند، نوعی فکر و طرز حکومت بود که دو هزار سال قبل از آن توسط ارسطو فیلسوف یونانی، تشریح شده و وی آنرا «حکومت جباران و استبداد» نامیده است. در حکومت جباران ارسطو: «جبارا بجنگ مبادرت می‌ورزد تا فعالیت و توجه رعایای خود را بدان جانب معطوف سازد و نیاز دائمی بیک فرمانده نظامی را بدانها تحمیل کند.

اگر سلطنت با اتکاء برفداکارها استوار است، رژیم جبار، یا بی‌اعتمادی دائمی نسبت بدوستانش برقرار می‌ماند. زیرا بخوبی می‌داند که اگر تمام رعایایش بخواهند جبار را براندازند و دوستانش - بخصوص در این کار -

جبار جز نابکاران را دوست نمی‌دارد ، زیرا تشنه تملق و مدافنه‌گویی است و هیچ آزاد مردی نیست که در برابر او حاضر بزبونی و تملق شود. زیرا مرد نیکو خصال آئین دوستی را می‌داند ولی دیگر تملق نمی‌گوید . بعلاوه نابکاران برای عملی ساختن نقشه‌های پلید آمادگی دارند...»

آنچه را که ارسطو ، بعنوان حکومت «جبار» آورده «سلاطین عثمانی» و دیگر جباران حکومت آل عثمان دقیقاً بکار می‌بستند ، از آن جمله :

«خاصیت جبار اینست که هر مرد آزاد و با مناعتی را سرکوب کند. تمام تدابیری که جبار برای حفظ خود بکار می‌بندد ، مشحون از خیانت و پلیدی است و اگر بخواهیم آنها را خلاصه کنیم می‌توانیم آنها را در تحت سه اصل عمده که هدف دائمی او هستند طبقه‌بندی کنیم :

نخست انحطاط اخلاقی رعایا - زیرا روحهای پست هرگز بفکر توطئه نمی‌افتند. دوم بی اعتماد ساختن مردم نسبت بیکدیگر - زیرا رژیم جبار ممکن نیست واژگون گردد ، مگر وقتی که در بین اهالی اتحاد کافی موجود باشد. همچنین جبار ، مردان نیک‌سرشت را بعنوان دشمنان مستقیم خود تعقیب می‌کند نه تنها از جهت اینکه این مردان هرگونه استبداد را مردود می‌دانند ، بلکه از جهت اینکه آنها بخود اعتماد دارند و اعتماد سایرین را هم بخود جلب می‌کنند و از خیانت نسبت بیکدیگر و بطور کلی از هر خیانتی روگردانند.

سومین هدفی که جبار دنبال می‌کند ناتوان کردن و فقیر ساختن رعایا است - زیرا مردم مشت بسندان نمی‌کوبند و وقتی وسائل سرنگون کردن جبار را در اختیار نداشته باشند بدان اقدام نمی‌ورزند...»

سلاطین آل عثمان که با دست یکی از رادمردان بزرگ تاریخ - اتاتورک - سرنگون شدند ، در دوران سلطنت چند صدساله‌شان ، حکومت مستبدانه را آن چنانکه ارسطو گفته بود ، عیناً اداره می‌کردند :

«موجبات استبداد از این قرار است : سرکوب کردن هرگونه گردن - فرازی ، از سر باز کردن مردمان قوی دل ، جلوگیری از تشکیل اجتماعات ، منع کردن آموزش و هرگونه اقدامی که باعث روشنی افکار گردد ، یعنی جلوگیری از آنچه معمولاً قوت قلب می‌دهد و اعتماد بنفس ایجاد می‌کند.

منع کردن فراغت‌ها و تمام اجتماعی که ممکن است بر گرمی‌های دسته‌جمعی در آنها پرداخت. اجرای هرگونه اقدامی که باعث بی‌خبرماندن مردم از حال یکدیگر شود، زیرا وجود روابط، باعث اعتماد ذات‌البین می‌گردد.

بعلاوه اطلاع از تغییر مکانهای مردم و ناگزیر ساختن آنها باینکه هرگز از دروازه‌های شهر بیرون نروند، تا اینکه کاملاً در جریان اعمال و افعال آنها باشند، و معتاد ساختن آنها از راه بردگی دائمی به پستی و زبونی روح. اینها هستند وسائلی که بربرها مورد استفاده قرار می‌دهند، وسائلی جابراهی که همه بیک مقصد منتهی می‌شود.

وسائلی دیگر از این قرار است: اطلاع بر آنچه بین مردم گفته و کرده می‌شود، داشتن جواسی‌ی شبیه بهمین زنائی که در سیراکوز سخن چین نام دارند، و فرستادن اشخاصی برای گوش کردن حرفهائی که در اجتماعات گفته می‌شود، زیرا مردم وقتی از جاسوسی در هراس باشند، صداقت کمتری در حرفهای خود نشان می‌دهند و اگر کسی در این باره صحبت کند، همه خاموش می‌شوند. کاشتن تخم نفاق و افتراق در بین مردم، انداختن دوستان به جان یکدیگر، برآشفته ساختن ملت بر ضد طبقات عالی‌ای که در بین آنها نفاق می‌اندازند.

اصل دیگر استبداد، فقیر کردن مردم است، برای اینکه از یک طرف نگهداری دسته قراولان برای جبار، گران تمام نشود و از طرف دیگر مردم را بتأمین معاش روزمره خود سرگرم سازد تا دیگر وقت اینکه برضد او توطئه‌چینی کنند، نداشته باشد...^۱

اکنون که نوع حکومت سلاطین آل عثمان را شرح تجزیه امپراطوری دادیم، به دنباله سلطنت این خانواده رجوع می‌کنیم، تا با استناد به تاریخ ریشه‌های کهن عقده‌های مورد بحث در این کتاب را بررسی کنیم:

پس از پایان سلطنت «سلیمان قانونی» که مورخان ترك عصر او را «دوران افتخار آمیز» لقب داده‌اند، سلطان محمد سوم در سال ۱۰۰۴ - ۵ - ق - «۱۵۹۵ - م) به تخت سلطنت جلوس کرد. نخستین اقدام او صدور فرمان قتل

واعدام نوزده تن از برادران خودش بود. بطوریکه «برنارد لوئیس» می نویسد:
 «علاوه بر [اعدام ۱۹ برادر] پانزده کنیز حامله را نیز کشت»^۱ با آنکه شقاوت
 و بی رحمی او نسبت برادرانش در دوران چند صد ساله حکومت آل عثمان،
 بی سابقه بود، با این حال «این آخرین کشتار» از این قبیل بود»^۲.

پس از مرگ او، عدمای سلطان فالایق، خوش گذران و ناتوان بر
 امپراطوری عثمانی، سلطنت می کردند، که بتدریج موجبات انقراض امپراطوری
 را فراهم ساختند. در این دوره همه وسایل برای سقوط امپراطوری و تضعیف
 آن فراهم بود. سلاطینی که اندک امیدی به آنان می رفت، در جوانی مردند و
 چند سلطان هم که به تخت نشستند هنوز کودک بودند:

«سلطان محمد که در سال ۱۰۱۲ - ه.ق - (۱۶۰۳) مرد، فقط دو پسر از
 خود بجای گذاشت: احمد سیزده ساله و مصطفی دوازده ساله، که هر دو از
 يك مادر بودند. سرنوشت سلطنت به دو پسر ناآزموده بستگی پیدا کرد، و
 اعدام یکی از آن دو کاری بس پرمخاطره بود. احمد به سلطنت رسید ولی
 مصطفی - از قتل - معاف ماند...»^۳

سلطان احمد اول، ترتیب وراثت را در خاندان سلطنتی تغییر داد و
 برادرش مصطفی را جانشین خود کرد و از آن به بعد قرار شد: «برای احتراز
 از معایب نیابت سلطنت» و «جلوگیری از بسطت رسیدن شاهان صغیر»
 قدیمی ترین عضو خاندان سلطنت، سلطان عثمانی باشد: «این قانون تأثیر نسبتاً
 خوبی بخشید، هر چند گاهگاهی اثرهای آشکار ناسالمی روی زنده ها
 می گذاشت...»^۴

مصطفی که ناقص العقل^۵ بود، فقط یکسال سلطنت کرد. به سال ۱۰۲۷ ه.ق -
 (۱۶۱۷ - م) عثمان دوم پسر احمد اول به تخت سلطنت رسید. در دوران سلطنت
 او، زنان حرم سرا، فرمانروایان واقعی عثمانی بودند. فجایع و سختگیری هائی
 که او نسبت به سپاهیان توین «پنی چری» ها اعمال می کرد، سبب طغیان و
 شورش آنها و سرانجام اعدامش شد^۶: «او اولین سلطان عثمانی بود که در

۱ - فلاسفه بزرگ - آندره کرسون - ترجمه کاظم صادی - ص ۸۸

۲ - استانبول و امپراطوری عثمانی - ص ۶۸ ۳ - استانبول و امپراطوری عثمانی - ص ۶۸

۴ - " " " " " " - ص ۱۹ ۵ - همایه ما ترکیه - ص ۱۵

۶ - همایه ما ترکیه - ص ۱۵

نتیجهٔ يك قیام از تخت بزیر آمد و کشته شد. بعد از او کسان دیگری هم باین سرنوشت دچار شدند...»^۱

«اجراء «قانون برادرکشی» یکی از وحشت‌آورترین اعمال دوران سلطنت خاندان آل عثمان بود. در این دوره شاهزادگان ایام خود را در «قفس‌های می‌گذرانند که عبارت بود از چند دستگاه ساختمان در حیاط چهارم کاخ سلطنتی. در این زندان‌های طلائی، شاهزادگان با مادران و زنان و کنیزان خود يك عمر زندگی می‌کردند و وقتی از این قفس آزاد می‌شدند که می‌بایستی یا بمیرند یا سلطنت کنند.

با چنین اسلوبی، تعجب‌آور نیست اگر سلاطینی که در قرون یازدهم و دوازدهم هجری، در امپراطوری عثمانی به سلطنت رسیدند اغلب از نظر فکری یا جسمی ضعیف و گاهی نیز بطور خطرناکی دچار فساد نژادی بودند...»^۲

نویسنده دیگری زندگی در قفس‌های طلائی و اثر روحی ویرانگری را که در این بزرگان قربانی بجای می‌نهاد، چنین توصیف کرده است:

«... گاهی برحسب اتفاق، یکی از شاهزادگان که چندین سال از عمرش را در گوشه قفس زندانی شده بود، از خوش اقبالی و یا بر اثر توطئه و تبانی قبلی آزاد می‌شد و به سلطنت میرسید. چنین سلطانی اگر هم در نتیجه زجر و عذاب چندین ساله دیوانه نشده بود، مسلماً دارای عقل سالمی نبود، که بتواند بر امپراطوری بزرگی با قدرت و کاردانی حکمفرمایی کند. با این روش - دور تسلسلی - شاهزاده پس از گذراندن سالیان دراز در گوشه قفس در حالیکه روحاً و جسماً ضعیف و درمانده بود، بیرون می‌آمد و فرزندان بوجود می‌آورد که به نوبه خود سالیانی چند در قفس می‌گذرانند و باز ضعیفتر و غلیل‌تر می‌شدند. باینکه طول مدت زندانی بودن تأثیر مهمی داشت، بهر حال تا زمانیکه روش قفس معمول بود، بسیار بعید می‌نمود و معجزه‌ای بود که سلطان عالم و سالم بر رأس امپراطوری عثمانی قرار گیرد...»^۳

همهٔ این اوضاع و احوال، بخصوص پیدایش رقیبی سرسخت مثل روسیه که روز بروز نیرومندتر می‌شد، سبب شد تا سلطنت و امپراطوری - جباران

۱ - استانبول و امپراطوری عثمانی - ص ۶۹ - ۲ - استانبول و امپراطوری عثمانی - ص ۷۰
 ۳ - سرزمین و مردم ترکیه - ص ۸۸

ارسطویی - عثمانی تجزیه شود.

تجزیه امپراطوری عثمانی بدین ترتیب آغاز شد و پایان رسید :

- جدا شدن مجارستان

- تقسیم لهستان

- پیشروی روسیه بصرف کریمه و قفقاز

- مستقل شدن صربستان .

- استقلال یونان .

- امیرنشین شدن رومانی و استقلال داخلی آن .

- تسلط وهابی ها و دودمان آنسعود در عربستان.

- پیدایش خاندان خدیو در دره نیل برهبری محمدعلی خدیو مصر .

باوجود همه این تحولات وتغییرات در مستعمرات اروپائی و آسیائی ، تا

سال ۱۲۶۶ - ۱۲۶۷ ق.ه - (۱۸۴۹ - م) هنوز امپراطوری عثمانی سرزمین پهناوری

باین شرح بود :

- شبه جزیره ترکیه با آناتولی که ارمنستان و صفحات جنوبی قفقاز را

شامل می شد.

- شبه جزیره بالکان از قسطنطنیه تا دریای آدریاتیک که در این سرزمین

عده زیادی از اسلاوها زندگی می کردند.

- طرابلس (لیبی) در افریقای شمالی

- جزایر کرت و قبرس

- نوعی تحت الحمايگی بر مصر و عربستان - با وجود اعلام استقلال این

دو سرزمین - که تحت نظارت فائمه شخص سلطان عثمانی بود.

در حالی که امپراطوری عثمانی ، دوران اختصار

حوادث گوناگون خود را طی می کرد ، سلطان عبدالحمید اول که

طالب صلح با روسیه تزاری بود ، سعی می کرد این نظر

خود را عملی سازد ، اما جنگ طلبان امپراطوری موفق شدند ، سلطان را با

خود همدست کند و در ۱۲۰۱ - ۱۲۰۲ ق.ه - (ژوئیه ۱۷۸۶ - م) به سفیر روسیه اخطار

کردند که از حمایت گرجستان دست بردارد. این اخطار که «ضرب الاجل» نیز

داشت ، روسیه را بجنگ با عثمانی وادار کرد ، اما در همین بین ، سلطان

عبدالحمید مرد و برادر زاده اش «سلیم سوم» جانشین او شد. با آنکه وی جنگ با روسیه را بشدت تعقیب کرد ولی بعلت ضعف نظامی عثمانیها و آمادگی جنگی روسها، این جنگ بشکست عثمانی و تحمیل عهدنامه ای منجر شد که بعدها بنام «یاسی» شهرت یافت و طی آن روسها امتیازات جدیدی بدست آوردند.

ضعف و انحطاط ارتش عثمانی، سلیم سوم را بفکر تجدید سازمان و طرح شالوده نظام نوینی انداخت. ولی سپاهیان «چری» که امتیازات خود را بر باد رفته می دیدند، در سال ۱۲۲۲- ه.ق- (۱۸۰۷ م) برسلطان شوریدند و او را خلع کردند:

«... بعضی اوقات افراد ینی چری فاسد و خونخوار می شدند. زندگی بر آنان بسیار آسان می گذشت و آمیخته با ناز و تنعم بود. آنان می توانستند سلطانی را بردارند و سلطان دیگری را برجایش بنشانند و هر وقت هوششان گل می کرد، دست به تغییرات بزرگی در دستگاه می زدند. هر وقت افرادی چری می خواستند مخالفت خود را با سلطانی نشان دهند، طلب هائی را که در جنگ بکار می بردند واژگونه می گذاردند و در این موقع سلطان با شتاب هرچه تمامتر، با تقاضا و درخواست آنان موافقت می کرد...»^۱

«چری»ها بعد از خلع سلیم سوم پسرعم او «مصطفی چهارم» زابطلنت رسانیدند و سلیم را نیز بقتل رسانیدند. اما بعد از مدتی طرفداران سلیم بر مصطفی شوریدند و او را از سلطنت خلع کرده، برادرش «محمود» را بشاهی برگزیدند.

سلطان محمود دوم که اختیارات وسیعی بدست آورده بود، در صدد تهیج افکار ملی و آمادگی مردم برای جنگ با دول اروپائی برآمد، اما با شورش آلبانی ها بفرماندهی «علی تپان» مواجه شد که بعد از مدتها جنگ بشکست وی منجر گردید.

در همین ایام مرد آلبانی نژاد دیگری بنام «محمدعلی» در مصر قیام کرد و جانشین «خورشیدپاشا» حاکم منصوب عثمانیها در مصر شد. او مدت ده سال با عثمانیها جنگید و سرانجام با وساطت روس و انگلیس در ذیحجه ۱۲۵۶ ه.ق (فوریه ۱۸۴۱ - م) بسمت «نیابت سلطنت» مصر منصوب شد.

همزمان با نهضت مصر، نوبت جنبش صربستان فرا رسید، و صربها نیز پس از سالها جنگ و زدو خورد بالاخره موفق بکسب استقلال شدند و فرمان انتصاب «میلوش» رهبر جنبش مردم صرب طی تشریفات رسمی در ۱۲۴۵ - ه.ق. (۱۸۳۰ - م) اعلام شد.

در همین موقع آتش استقلال طلبی یونانیان روز بروز افروخته تر می شد و این جنبش نیز در پایان سال مسیحی ۱۸۲۰ (۱۲۳۵ ه.ق) شکل گرفت. دو سال بعد (۱۲۳۷ - ه.ق. - ۱۸۲۲ م) جنبش مسلحانه یونانیان آغاز شد و در اندک مدتی قلاع متعددی بدست یونانیان افتاد.

«... خشم ترکان بر اثر شورش در استانبول (قسطنطنیه) بدین ترتیب آشکار شد که نجای یونان را گرفتند و با شکنجه های مهیب که خاص آنان بود بقتل رسانیدند. حتی در شب عید پاک وقتی «گرگوار» کشیش ۸۴ ساله از کلیسا خارج می شد، وسیله نظامیان ترك توقیف و بر سر در کلیسای جامع بدارزده شد و بلافاصله دوازده نفر دیگر از کشیشان و عده کثیری از میسیون کشته شدند...»^۱

این عملیات خشم کیه دول اروپائی را برانگیخت و روسیه تزاری اگرچه طبق معاهدات سابق می توانست بی هانه حمایت از مسیحیان وارد معرکه شود، اما تنها بدین اکتفا کرد که «حادثه کشتار» را بکمیسیون و مذاکره با سفرا و نمایندگان انگلیس و فرانسه محول سازد، از طرف دیگر یونانیان روز ۱۴ ژانویه ۱۸۲۲ (۱۲۳۸ - ه.ق) در «اییدور» اجتماع کرده، استقلال ملت یونان را اعلام داشتند.

در همین سال مردم جزیره «ساموس» نیز بر تركها شوریدند و پس از شکست شورش، با آنکه فرمانده عثمانی اعلان عفو عمومی داده بود، مع هذا تقض عهد کرد و بیست و سه هزار نفر را کشته و چهل و هفت هزار نفر - مخصوصاً دختران جوان را به اسیری گرفت. این قتل عام و تجاوز بناموس دختران و پسران جوان مجدداً خشم مردم اروپا را بیش از پیش برانگیخت.

در چنین اوضاع و احوالی، «سلطان محمود دوم» پادشاه عثمانی که مردی

۱ - همایه ما ترکیه - نشریه روزنامه سیاسی فرمان - ص ۲۰ - مندرجات این کتاب مورد تأیید کامل سبید آقسالور سفیر کبیر ترکیه در ایران واقع شده است: «... این کتاب دو ملت ترك و ایران را بهتر بیکدیگر شناسانده و موجب تحکیم روابط دوستی بیشتری بین آنها می گردند...» (مجموعه)

با اراده و پردل بود ، تصمیم گرفت بار دیگر قشون ترکان را تجدید سازمان دهد. ولی سربازان «ینی‌چر» که در آن ایام (۱۲۴۲ - ۱۲۴۳ - ۱۲۴۴ م) «اغلب از بدکاره‌ترین و شریرترین ولگردان انتخاب می‌شدند تا بتوانند نقشه‌های بیرحمانه سلطان را اجرا کنند»^۱ در میدانی جمع شده ، با تصمیم سلطان مخالفت کردند. اما سلطان محمود «... خود را برای مقابله با آنان آماده ساخته بود. وی مخفیانه نیروی جدیدی از سپاهیان برای خود فراهم ساخت و کلیه افراد ینی‌چر یا تیرباران شدند و یا در سربازخانه خود ، که منفجر گردید ، جان دادند...»^۲

جریان این حادثه مهم تاریخ عثمانی را ، نویسنده دیگری چنین ثبت کرده است :

«... سلطان محمود دستور تیراندازی بطرف آنها را داد و افسری بنام قره جهنم «دوزخ سیاه» با توپ با آنها حمله کرده و شورش را درهم شکست . تا چند روز بعد جمعاً چهل هزار «ینی‌چر» قتل‌عام شده ، اجسادشان بدریا ریخته شد . بدین ترتیب نیروئی که سالها متکای سلاطین و آلت بلاراده آنان برای هجوم به ممالک و ملل و خانواده‌ها بود، بدست اربابان خود از پای در آمده و نابود شد.»^۳

با مرگ سلطان محمود دوم - که سلطنت وی طولانی - سلطان عبدالحمید اول ترین سلطنت‌های تاریخ عثمانی و شاید هم زبان‌بخش - ترین آنها بود ، و در همین دوران امپراطوری عثمانی بکلی تجزیه شد - سلطان عبدالحمید اول - که فقط هفده سال داشت به پادشاهی رسید . دوران سلطنت این پادشاه - که می‌توان آنرا «دوره تنزل سیاسی عثمانی» خواند - طولانی شد . با اینکه وی ، هنگام رسیدن به سلطنت جوان بود ، ولی اشتیاق باختمندآروپائی ، سبب شد تا اصلاحاتی را که بوسیله پدرش آغاز شده بود دنبال کند . وی برای اقتناع روحانیون و جلوگیری از عکس‌العمل آنان اصلاحات جدید را «اجرای کامل قوانین آسمانی» عنوان نهاد و در ۱۵۲۴ - ۸ ق. (۳ نوامبر ۱۸۳۹ م) فرمانی که حاوی نکات ذیل بود ، صادر کرد :

۲ - سرزمین و مردم ترکیه - ص ۸۶

۱ - هسایه ما ترکیه - ص ۲۰

۳ - " " " " - ص ۲۱

- تأمین جانی و مالی برای همه مردم.
 - ایجاد قوانین مالیاتی یکسان برای مردم.
 - اصلاح قوانین سربازگیری و مدت خدمت نظام وظیفه.
 - برابری در مقابل قوانین و اصول محاکمات.^۱
- این اصلاحات اگر چه نشان‌دهنده نیت حنه، تمایل به ترقی، و حسن عدالتخواهی او بود، با این حال اجرای آن دوامی نیافت، بخصوص که آغاز جنگ کریمه ۷۲-۱۲۷۰ ه. ق (۱۸۵۳-۵ م) و جانبداری عثمانی از (طرف غالب)، سرفصلی در تحول امپراطوری عثمانی بوجود آورد و نتایجی که نصیب این کشور شد، همان سرنوشتی بود که «روسیه مغلوب» بدان گرفتار شده بود.
- جنگ کریمه، عصبانیت و نارضائی عمومی را در عثمانی برانگیخت، تا جایی که بار دیگر سلطان عبدالحمید اول در سال ۱۲۷۲ ه. ق (۱۸۵۶ م) ناچار شد فرمانی بنام «خط همایون» صادر کند. سلطان عثمانی تصور می‌کرد «این فرمان مهمترین قدم اصلاحی قرن در امپراطوری عثمانی» خواهد بود. طبق این فرمان:
- همه افراد متقیم امپراطوری عثمانی «بصورت تبعه ملی عثمانی» درمی‌آیند.
 - اختیارات مدنی اقطاب و علمای روحانی ملغی می‌شود.
 - عموم مردم - با داشتن هر مذهبی - در تصدی مشاغل دولتی شرکت می‌کنند.
 - صاحبان مذاهب و نژادها در ارتش شرکت دارند. مدت نظام وظیفه پنج سال تعیین شده و این افراد تا هفت سال جزو ذخیره محسوب می‌شوند.
 - قوانین مالیاتی مجدداً اصلاح می‌شوند.
 - شکنجه، ملغی خواهد بود.
 - امنیت مالی برای عموم اهالی اعلام می‌شود.
- سلطان عبدالحمید در این فرمان اضافه می‌کند: «با مفسد مزمن مثل زد و بند، ارتشاء و اخاذی مأمورین دولتی مبارزه خواهد شد...»
- با مرگ سلطان عبدالحمید، مرتجعین عثمانی تصور کردند، موفق به متوقف کردن اصلاحات و تحولات اجتماعی، می‌شوند. زیرا عبدالعزیز جانشین اوسالها

در قصر سلطنتی در بین آنها زندگی کرده بود. و چون عبدالحمید این فرزندش را برای جانشینی خود آماده می‌کرد، از ترس برادر کشی - طبق سنن عثمانیها - او را در محیط محدودی که بیشتر اطرافیانش کهنه پرستان و رجال مرتجع بودند، پرورش می‌داد. اطرافیان امیدداشتند که او را وادار به لغو فرامین اصلاحی کنند و بدین سبب دربار وی را غرق در شهوترانی و عیش و نوش کرده بودند. اما سلطان عبدالعزیز پس از سفر فرانسه بتدریج مدارس ابتدائی و عالی، راه آهن و نظام نوین را توسعه داد و برای این منظور مقدار فراوانی از ممالک خارجی «قرضه» گرفت، ولی بسوجب نوشته يك مورخ: «عبدالعزیز وجوهی را که قرض کرده بود بی هیچ گونه تشویشی بمصرف حرمسرای خویش می‌رساند»^۱.

در دوران سلطنت او پیشوایان ادیان و مذاهب طرفدار سلامین آل عثمان که با تغییر وضع و انتشار «خط هایون» اختیارات وسیع خود را از دست می‌دادند، تلاش می‌کردند تا رژیم مطلقه و فاسد را کماکان حفظ کرده و ادامه دهند. آنان مفهوم جدید حکومت ملی، آزادی انفرادی و ملیت عثمانی را مضر بحال اختیارات وسیع خود می‌دانستند: «شدیدترین مخالفان سرسخت دولت، ترکهای محافظه کار نبودند، بلکه پیشوایان دینی بودند، که در این تحول اختیاراتی را که در مورد «پیروان مذهبی خود داشتند از کف می‌دادند. مثلا «بطریق» قسطنطنیه مبالغی کلان از اموال کلیسای یونان را زیر نظارت و در اختیار داشت (که مشتمل بر هفت هشتم از اراضی ایالات رومانی می‌شد) و از آنجا که در حقوق رژیم قدیمی عثمانی تکفیر بکنفر معاصرات از محروم ساختن آن شخص از کلیه حقوق مدنی بود و پس از يك عمر همه چیز را از دست می‌داد. بطریق مزبور همچنین در مورد کلیه عیسویان یونانی قدرتی نامحدود داشت...»^۲

این نظریات همراه با اغتشاشات و شورشهای کوچک داخلی و گشتارهایی که ملی آن چندین هزار ارمنی، یونانی و مسیحی و مسلمان قربانی شدند، موجب شد، و چند تن از رهبران و رجال عثمانی را برآن داشت تا با «مدحت پاشا» صدراعظم وقت برای عزل سلطان همداستان شوند. مدحت پاشا موفق شد، بسیاری از عیسویان مقیم امپراطوری را نیز که با روحانیون عالیرتبه خویش

سرستیز داشتند ، با خود همدست سازد.

با اینکه مدحت پاشا ، بدون خونریزی عبدالعزیز را از سلطنت خلع کرد و برادرزاده اش «مراد» را بسلطنت رسانید، ولی دوروز بعد جسد سلطان مخلوع را درحالی که باقیچی رگهایش بریده شده بود ، مرده یافتند . سلطنت مراد پنجم هم چندان طول نکشید، زیرا مصلحین به بهانه اینکه وی ناقص العقل و دیوانه است معزولش کردند و بجای او ، عبدالحمید دوم را در سال ۱۲۹۲ - ۵ . ق (۱۸۷۵ م) بسلطنت برگزیدند . سلطان عبدالحمید دوم ، بدون شك در ظلم و سنگری، بی همتا بود . این پادشاه محیل ، فاسد و قسی القلب ، بدون لحظه ای درنگ با اصلاح طلبان همدست شده و اعلام کرد :

- امپراطوری عثمانی کشور است لا یتجزا .

- آزادی فردی متعلق بهمه .

- آزادی وجدان مخصوص همه .

- آزادی فرهنگ و مطبوعات .

- برقراری حکومت پارلمانی و تشکیل نخستین پارلمان در ۱۲۹۳ ۵ . ق

(۲۴ دسامبر ۱۸۷۶ - م) .

اما همین سلطان ، خیلی زود چهره حقیقی اش را نشان داد و با يك اقدام فوری و سریع در سال ۱۲۹۴ ۵ . ق (۱۸۷۸ م) «مدحت پاشا» را برکنار و به خارج تبعید کرد^۱، پارلمان را متحل ساخت و قانون اساسی را بداخل «زباله دانی» انداخت^۲. ظلم و شقاوت و استبدادی که سلطان عبدالحمید دوم و اطرافیان فاسداو درپیش گرفته بودند ، همراه با روشنگری فکری اروپا و بخصوص پیشرفت عصر روشناس ، سبب شد تا مردمی که تحت سیطره و استعمار امپراطوری عثمانی بودند ، خود را برای رهائی و استقلال آماده کنند .

موثرترین اقدامی که در دوران سلطنت این پادشاه آغاز شد ، تجلی نهضت «پان اسلاویزم» بود . نخستین کنگره پان اسلاوها که پدیدمآی انقلابی بود ،

۱ - مدحت پاشا در سال ۱۲۹۵ (۱۸۷۸ م) به عثمانی بازگشت و بحکومت سوریه و سپس سمریه منصوب شد . بعداً وی توقیف گردید و بطاقه در عربستان تبعید شد و گفته می شود که بحکم سلطان یقنل رسید . (مدحت پاشا - نوشته علی حیدر مدحت بیگ سبازیس - ستک - ۱۹۰۸ م) و همچنین مدحت پاشا بزبان ترکی - نوشته محمد زکی باکال - استانبول - ۱۹۴۰) ۲ - تاریخ جهان نو - جلد دوم ص ۲۸۵

و کارگردانان آن مقاصد آزادیخواهانه داشتند، سال ۱۲۶۳ هـ . ق (۱۸۴۸ - م) تشکیل شد . با اینکه این کنگره «ضد تزاری و ضد روسی» بود و با اینکه دانیلوسکی (Danilovsky) در کتاب معروف خود «روسیه و اروپا» - که در ۱۲۸۷ - هـ . ق (۱۸۷۱ - م) منتشر شد - جنگ طولانی روسیه و اروپا و تسلط روسها بر اسلاوها را پیش بینی کرده بود ، با این حال روسیه برای پیشرفت مقاصد خود و تسلط بر اسلاوها ، موافق «پان اسلاویزم» بود و آنرا وسیله‌ای برای رسیدن به هدفهای خود می‌دانست . در این دوران نه تنها اسلاوها ، بلکه یونانی‌ها ، مجارها و بخشهای آسیای عثمانی ، خود را برای رهایی از یوغ استعمار امپراطوری و مبارزه با حکمرانان ترک آماده می‌کردند . و در این حال در (۱۲۹۱ - هـ . ق - ۱۸۷۵ - م) در بوسنی و در ۱۲۹۲ - هـ . ق (۱۸۷۷ - م) در بلغارستان شورش‌هایی علیه ترکان عثمانی آغاز شد . و متعاقب آن در سال ۱۲۹۳ - هـ . ق (۱۸۷۷ - م) روسیه برای ششین بار در مدت یک قرن ، قشون خود را به امپراطوری عثمانی سرازیر کرد و در مدت کوتاهی از طریق شبه جزیره بالکان به قسطنطیه رسید . ترکان عثمانی ناچار شدند با روسها عهدنامه‌ای - که بعدها به «سن استفانو» مشهور شد - امضاء کنند . بموجب این عهدنامه که در کنگره برلین تثبیت شد:

۱ - عثمانی باطوم و قارص واقع در قسمت جنوبی قفقاز را به روسیه واگذار کرد .

۲ - صربستان مستقل شد .

۳ - رومانی استقلال کامل بدست آورد .

۴ - به بوسنی وعده اصلاحات و سپس تقسیم آن بین اطریش و مجارستان داده شد .

۵ - به بلغارستان که روسها تصمیم به تصرفش داشتند ، خودمختاری اعطاء گردید .

سلطان عبدالحمید که مدت سی و سه سال از ۱۲۹۲ تا ۱۳۲۶ هـ . ق (۱۸۷۶ تا ۱۹۰۹ - م) در عثمانی و متصرفاتش حکومت مطلق‌العنان داشت ، طبق تعریف نویسندگان تاریخ جهان : «در تمام این مدت ، زندگی وی حکم زندگی جانوری متوحش را داشت که کورگورانه و با سبعیت تمام پنجه در پنجه قوایی افکنده

بود ، که قدرت فهم آنها را نداشت^۱...»

سلطان عثمانی ، بزرگترین مخالف و دشمن پیشرفت و اخذ تمدن جدید بود. یکبار که : «تعدادی دیناموی برق بگمرکخانه عثمانی رسید و عمال وحشت زده گسنگ در روی پارنامه‌ها خوانده بودند که هر دینامو در هر دقیقه قدرت چند صد ولت (گردش) را دارد ، از این لفظ که ضمناً انقلاب نیز مستفاد می‌گردد ، چنان در بیم بودند که اجازه خروج دیناموها را نمی‌دادند . و نیز کتب شیمی را که برای تدریس بدبیرستان جدید امریکائی‌ها در عثمانی فرستاده شده بود ، در عداد مطبوعات مضره و مخل امنیت مملکتی تلقی کرده بودند ، زیرا می‌پنداشتند که فورمولهای شیمیائی علائم رمز است. سلطان عبدالحمید دوم فکر می‌کرد که اگر از اصول و شیوه‌دیرینه عثمانی‌ها تخطی نماید، این امر نتیجه‌ای جز تباهی و فنا برای وی نخواهد داشت. از هر چیزی که ممکن بود مانع هوس یا قدرت وی گردد متوحش بود ...»^۲

ویلیام اسپنسر در تحقیق جالبی که پیرامون ششصد سال حکمفرمایی عثمانیان کرده‌است ، در تأیید نوشته فوق می‌نویسد:

«... در تمام مدتی که نهضت رنسانس و انقلاب صنعتی طرز فکر و زندگی مردم اروپا را دگرگون می‌ساخت، ترکهای آناتولی تحت فرمانروائی امپراطوری عثمانی ، درجا می‌زدند و طبعاً روز بروز به عقب می‌رفتند . در طول چند قرن حکومت سلاطین عثمانی ، از پدیدار شدن فکر جدید و یا عملی شدن روش جدیدی در زندگی مردم آناتولی بزرحمت می‌توان نشانه‌ای پیدا کرد... ساکنان آناتولی که خود نیز ترک بودند ، از لحاظ روحی و فکری بسیار عقب مانده و از پیشرفت علمی و فرهنگی دنیای خارج بی‌خبر بودند ... چند قرن آمیخته با شکست ، حس احترام و اعتماد به نفس ترکها را در آنها کشته بود و سالیان دراز غفلت و بی‌توجهی ، سرزمین غنی و پردرخت و آباد آناتولی را بدل به بیابان لم‌بزرع و بی‌آب و علفی ساخته بود...»^۳

سلطان عبدالحمید مدت سی سال «دیکتاتور مطلق العنانی» بود ، که بر امپراطوری باقی مانده حکمفرمایی کرد: «وی يك دستگاه جاسوسی بر قرار

کرده و بر سر هر جاسوسی ، جاسوس دیگری گماشته بود. به هیچ کس کوچکترین اطمینانی نداشت. هر لقمه غذا بایستی اول توسط سه نفر چشیده می شد و سپس سلطان آنرا می خورد. از رقبای احتمالی و رهبران و شخصیت‌های سایر ملت‌های امپراطوری دعوت می کرد ، که برای ملاقات به استانبول بروند. ولی این ملاقات در عمل بچندین سال اقامت اجباری آنان در استانبول منجر می گردید^۱. سازمان جاسوسی سلطان عبدالحمید که چهل هزار عضو داشت ، با انقلاب نیمه مخفی و اعطای مشروطیت دوم - در دوران سلطنت او - در سال ۱۲۸۷ شمسی - (۱۹۰۸ - م) منحل شد.

افکار مالیخولیائی و توسعه طلبانه سلطان عبدالحمید دوم ، سبب شد که او بفکر ایجاد «دنیای اسلام» تحت عنوان «پاناسلامیسم و دشمنی با پرزرق و برق «اتحاد اسلام» و «پاناسلامیسم» بیافتد. عیسویت او تصور می کرد که با توسل به دین اسلام و گذاردن نام «خلیفه مسلمین» بر روی خود موفق خواهد شد ؛ با ناسیونالیسم کشورهای تحت سیطره و انقیاد «امپراطوری عثمانی» مبارزه کند. او چنین می پنداشت که با «خلیفه مسلمانان» شدن ، نه تنها از متلاشی شدن امپراطوریش جلوگیری می کند ، بلکه سایر کشورهای مسلمان - از جمله ایران و سایر مناطق عرب نشین - را که تا آن روز - مستعمره عثمانی نبودند ، نیز تحت استیلای خود در می آورد .

اگرچه فکر «پاناسلامیسم» که از دماغ علیل این سلطان مستبد و ستمگر ، تراوش کرده بود ، در بعضی از ممالک منجمله خود عثمانی - طرفدارانی داشت^۲

۱ - سرزمین و مردم ترکیه - ص ۹۰
 ۲ - نمی توان به رشد ناسیونالیسم در ترکیه و تشکیل «پان ترکیسم» اشاره کرد ، بدون اینکه از «ضیاء گوکالب» یکی از بنیان گذاران و مبتکران آن نام ببریم. گوکالب (۱۹۲۴-۱۸۷۶) پدر ناسیونالیسم جدید ترک و یکی از روشنفکران بنام آن سرزمین محبوب می شود. وی مؤلف قریب سیصد مقاله است که در سالهای پر آشوب ۱۹۰۸ - ۱۹۰۹ - و ۱۹۱۴ - ۱۹۲۱ در نشریات مختلف منتشر شد. محمد ضیاء که تخلص وی «ضیاء گوکالب» است ، پس از اینکه از طرف سلطان عبدالحمید بدیار بکر تبعید شد ، به مطالعه در تشکیلات فراماسونی پرداخت و بعد وارد انجمن سری اتحاد و ترقی شد و در قیام مسلحانه‌ای علیه مبارزان کرد شرکت کرد. وی در سالونیک بصورت یکی از نژادیکترین دوستان طلعت بیگ درآمد.

پس از قیام کمالات‌تورک ، گوکالب از کمیته اتحاد و ترقی جدا شد و به مصطفی کمال پیوست. گروهی از مورخین او را بنیان گذار «کمالیسم» نیز می دانند و معتقدند که گوکالب مبانی ترکیه نو و دگرترین ناسیونالیست آن که ریشه ایدئولوژی کمالیست می باشد ، بنیاد نهاد.

«برکس» در این باره نوشته است : «اگر بعضی از افکار و نظریات ضیاء گوکالب در ترکیه امروز بقیه پاورقی در صفحه بعد

ولی در دنیای مسلمین و بخصوص در کشور ایران ، مخالفان سرسختی پیدا کرد. نه تنها پادشاه و دستگاه حاکمه ایران و پیشوایان مذهب شیعه مخالف «خلیفه مسلمین بودن» سلطان عبدالحمید جبار بودند ، بلکه علمای اسلام در مکه و مسلمانان هند و مجمع الجزایر هند شرقی نیز ، با خلافت او مخالفت کردند و شیعیان جهان علمدار مبارزه با افکار این سلطان ستمگر شدند.

سلطان علاوه بر «خلیفه مسلمین» بودن ، خود را نماینده «حضرت مسیح» نیز میدانست و میخواست بر همه عیسویان جهان هم حکومت و ریاست کند:

«... امپراطور در تشریفات مذهبی کلیسای ارتودوکس بنام نماینده حضرت مسیح در روی زمین خوانده می شد و بعنوان شخصیتی مقدس و روحانی مقامی و الاداشت و اگر کسی میخواست بحضور وی باریابد باید روی دست و پا بخیزد و به امپراطور نزدیک شود و پای او را ببوسد و در حال خزیدن روی زمین عقب ، عقب برود و از حضورش مرخص شود...»^۱

این حرکات مذبحخانه و تشریفات تهوع آور و مظلومی که سلطان مرتکب می شد ، با جامعه عیسویت اروپائی که سرعت در حال پیشرفت و دگرگونی و بتیان - گذاری ، تمدنی نو برای مسیحیان جهان بود ، سازگاری نداشت و مسیحیان حاضر به اطاعت از او نمی شدند. بدین سبب سلطان متبذو ظالم عثمانی بدستگاه سلطنت و خلافتش دستور داد تا لبه تیز تبلیغات «تشکیل پاناسلامیسم» را علیه عیسویت هدف گیری کنند. اما هیچگونه پیروزی و توفیقی نصیب او و اطرافیانش نشد. وقتی سلطان عبدالحمید در این راه ، خود را باشکست مواجه دید ، دستور داد تا علیه عیسویان کشور عثمانی مبارزه آغاز شود . در آن ایام اکثریت ساکنان کشور مذکور مسلمان بودند - اعم از سنی ها و فرق مختلف دیگر از قبیل دروزها و وهابی ها - برخی نیز یهودی بودند که از قرنهای قبل در خاورمیانه سکونت داشتند. و بسیاری هم عیسوی بودند. مسیحیان بیشتر و شاید هم اکثراً از کلیسای ارتودوکس یونان پیروی می کردند ، که همه صاحبان این ادیان در زیر فرمان و لوای ترکان

تقریباً فراموش شده باشد ، و اگر بعضی از آنها که در زمان خودش کاملاً تازه گی داشت ، اکنون بنظر عادی بیاید ، عاقلش آنست که همه این افکار و اندیشه ها به تصحیح پیوسته و سورت واقعیت بخود گرفته اند . همه آنها نمودار عنق نفوذ و بسط تأثیر فکری وی در جامعه و ملت ترک است . (ترکیسم و سوسیسم نوشته هوستلر - ص ۹۰۸)

مسلمان طبقه حاکمه می زیستند. ترکها غیر مسلمانان را «گله و رمه» می خواندند که با دادن «خراج» رضایت سلاطین و دستگاه حاکمه را جلب می کردند. هر یک از جماعات و پیروان ادیان و مذاهب، پیرو قوانین، محاکم و عرف گروه دینی خاص خویش بودند.

«پیشوایان دینی مانند بطریق‌ها، اسقف‌ها، خاخام‌ها، امام‌ها و علماء هر یک از برای پیروان خویش در برابر حکومت عثمانی مسئول بودند و بدین سبب نسبت به صاحبان ادیان اختیارات فراوانی داشتند. کشیشان کاتولیک که اکثراً در فلسطین زندگی می کردند، در مسائل دینی از شخص پاپ تبعیت می نمودند و در مسائل مملکتی حکومت فرانسه را حامی خود می شمردند...»^۱

با آنکه سلطان عثمانی خود را «نماینده حضرت مسیح» می دانست، و همه فرق عیسوی و رؤسای مذهبی آنان، خود را مطیع اوامر و مقررات مملکتی می دانستند با این حال او فرمان داد تا علیه مسیحیان مبارزه شود.

سلطان عبدالحمید و اطرافیان او بخصوص عده‌ای از رجال افراطی، بزرگ‌ترین دشمن «ترک» و «امپراطوری عثمانی» را ارمنه مقیم سرزمین عثمانی می دانستند. علت بزرگ‌ترین دشمنی، حسادت و کینه توزی نسبت به ثروت و فعالیت فراوان ارمنه و زندگی مرفه و آسوده آنان بود. با اینکه ارمنه قبل از به سلطنت رسیدن سلطان عبدالحمید دو بار قتل عام شده بودند (۱۲۳۹ شمسی - ۱۸۶۰ میلادی و ۱۲۵۵ شمسی - ۱۸۷۶ میلادی) هنوز هم این اقلیت مرفه سعی می کردند، بهانه‌ای بدست سلطان ندهند. اما همینکه زمزمه مبارزه با آنها آغاز شد، کمیته‌های انقلابی «هینچالک» و «داشناکوتیون» در اختفای بسیار خود را برای مبارزه آماده کردند. بخصوص که در این احوال دسته‌های افراطی «ژون ترک» هم خود را برای مبارزه با «سلطان» از یکطرف و نابودی اقلیتها و نژادهای غیر ترک از طرف دیگر، آماده می کردند. گرچه دو دسته انقلابی ارمنه در سالهای قبل با ناسیونالیستهای تبعیدی اروپا همکاری و همفکری داشتند، ولی بطوری که خواهد آمد، دسته جوانان متعصب و نژاد پرستی که با نام جدیدی ظاهر می شدند، با ارمنه کینه و دشمنی فراوان نشان می دادند.

ژون ترك
كميته اتحاد و ترقى

در این ایام عده‌ای از دانشجویان دانشکده پزشکی نظامی (۱۲۶۸ شمسی - ۱۸۸۹ م) يك تشکیلات سری را بنام «اتحاد و ترقی» در استانبول بنیان گذاشتند. بنیان‌این تشکیلات، نمایندگان ملیتهای مختلف امپراطوری عثمانی بودند و هدف آنان پایان دادن به حکومت مطلقه سلطان عثمانی بود. اینان تشکیلات خود را بدنبال «پان‌ترکیسم» یا «عثمانیان‌جوان» - که اصطلاحاً «ترکان جوان» نیز خوانده می‌شدند - و در بین سالهای ۱۲۴۶ و ۱۲۵۰ شمسی - (۱۸۲۷ و ۱۸۷۱ م) در اروپا بوجود آمده بود، در خاک عثمانی گسترش دادند. در بین عثمانیهای جوان، مردان و جوانان آزاده‌ای وجود داشت که از مظالم مطلقه سلاطین عثمانی - بخصوص سلطان عبدالحمید - بجان آمده بودند و در اروپا برمی‌پردند. رهبر این‌دسته «فاضل مصطفی پاشا» نام داشت و هدف و برنامه اصلی و اساسی اینان «آزادی و استقرار مشروطیت در عثمانی» بود. ولی سپاه چهل هزار نفری سازمان جاسوسی سلطان عبدالحمید، تشکیلات آنها را کشف کرد، و کمیته سری آنان منهدم شد.

دو سال بعد، در سال ۱۲۷۰ شمسی - (۱۸۹۱ م) تشکیلات دیگری که آنان نیز نام کمیته «اتحاد و ترقی» بخود گذاشته بودند، در ژنو، بوجود آمد، بعد از مدتی عملیات کمیته به پاریس منتقل شد، و در سال ۱۲۸۵ ش - (۱۹۰۶ م) همین افراد این کمیته را در سالونیک تأسیس کردند.

برای تشکیل و اداره سازمانهای سری کمیته «اتحاد و ترقی»، بیشتر از عملیات و علائم و اشارات «فراماسون» ها و همچنین فعالیتهای سری اجتماعات مخفی ایتالیائی‌های زمان «ریوجیمنتو» تقلید شده بود.

شعارهای آب و تاب دار مساوات برای کلیه ملل امپراطوری نیز از این قبیل بود. در سال ۱۲۸۲ ش - (۱۹۰۳) تفاهمی در کمال موفقیت بین ترکهای جوان و کمیته ارمنه «داشناکوتیون» در پاریس بوجود آمد، و علیرغم اشکالات فراوان يك بخش از کمیته مقدمونیه به همکاری ترغیب شد. در کنگره ۱۲۸۶ ش - (۱۹۰۷) پاریس نمایندگان ترکها، ارمنه، بلغارها، اعراب و آلبانی‌ها متحد شدند. و توافق شد که سلطان باید از سلطنت خلع شود... که امپراطوری باید متحد

بماند ... که کلیه نژادها و مذاهب باید از حقوق مساوی برخوردار شوند ... که دولت باید بر اساس دموکراسی پارلمانی استقرار یابد.^۱ نویسنده کتاب «پان ترکیسم و شوروی» می نویسد:

«... یک سال بعد، انقلاب ۲۹ ژوئیه ۱۹۰۸، به کمیته اتحاد و ترقی ترکهای جوان قدرت کامل بخشید. پس از انقلاب، سلطان دوباره مشروطه را برقرار ساخت، سانسور را ملغی کرد، کلیه زندانیان سیاسی را آزاد کرد و ارتش چهل هزار نفری جاسوسان خود را منحل ساخت.^۲»

در محیطی پراز شور و اشتیاق، انتخابات عمومی برای تشکیل نخستین پارلمان رژیم مشروطه جدید انجام گرفت. ترکیب ظریف و حساس مافوق ملی «مساوات حقوق» که برای ملل امپراطوری طرح ریزی شده بود، از این لحظه درهم شکست و منحل شد.^۳

باید تأکید شود که در کمیته اتحاد و ترقی نقش اصلی در دست ترکها بود، دکتر ناظم بیك، احمد رضاییك، و دیگران...^۴ خودخواهی ملی این افراد تبلیغاتی را که سالها شعار مافوق ملی داده و برای کلیه ملل تابعه این امپراطوری ادعای فراهم ساختن تساوی حقوق را مطرح کرده بودند تحت نفوذ خود قرار داد و آنرا باطل ساخت...»^۵

- جورج آنتونیوس مورخ عرب مسیحی که شرح نهضت استقلال عرب را برشته نگارش در آورده است، توضیح میدهد که چگونه انتخابات چنین وضعی را پیش آورد:

«دستگاه انتخاباتی توسط کمیته اتحاد و ترقی کنترل می شد، و چنان قاطع و مسلط بود که بازگشت اکثریت عظیمی از نامزدهای آنانرا محرز می ساخت، ولی آنچه بیش از این حائز اهمیت است، این بود که تشکیلات انتخاباتی راهی را پیش گرفته بود که به نفع عناصر ترک در برابر سایر نژادها اقدام می کرد. در صورتی

۱ - هانس کوهن، تاریخ ناسیونالیسم در شرق، صفحات ۲۳۰ برای مطالعه ترکهای جوان، در زبان ترکی رجوع شود به آب. ب. کوران، انقلاب طرحی میزواتحاد و ترقی «تاریخ انقلابی اتحاد و ترقی» استانبول، تان مطبعی، ۱۹۴۸.

۲ - ج. آ. آر. ماریوت، مسئله شرق (آکسفورد: چاپ کلارندون، ۱۹۵۹) ص ۴۳۴

۳ - جورج آنتونیوس، بیداری عرب، مطالعه نهضت ملی عرب، (لندن، هامیش هامیلتون، ۱۹۳۸) صفحه ۱۰۳ و کوهن - تاریخ ناسیونالیسم در شرق ص ۲۳۶.

Novaya istoria stran zarubezhnovoVostoka II, 383-3

که ترکها بهیچوجه بزرگترین عنصر این امپراطوری نبوده، بلکه از نظر تعداد، از اعراب بمراتب کمتر بودند و نسبت آنها به اعراب تقریباً دو بر سه بود. معهذاً در مجلس نمایندگان که در ماه دسامبر تشکیل شده، از میان ۲۶۵ نماینده‌ای که انتخاب شده بودند یکصد و پنجاه نفر آنها ترك و شصت نفر دیگر عرب بودند که نسبت آنها تقریباً پنج بر دو به نفع ترکها تمام می‌شد. در مجلس سنا که از چهل نماینده - که توسط سلطان منصوب شده بودند - تشکیل می‌شد، فقط سه نفر عرب وجود داشت. این امر نخستین فقره يك رشته اقداماتی بود که انجام می‌گرفت تا شکاف بین ادعای ترکها را با آنچه عملاً صورت می‌دادند در قبال مسئله «تساوی نژادی» بطرزی روزافزون بیشتر کند.^۱

حقیقت امر چنین بود. معهذاً ترکهای جوان از شعار لطیف و پرآب و تاب «تساوی ملل» دست بر نمی‌داشتند و آنرا کماکان بر زبان می‌آوردند و دستاویز تبلیغ قرار می‌دادند. پس از این انتخابات در سال ۱۲۹۰ شمسی (۱۹۱۱)، چهارمین کنگره حزبی کمیته اتحاد و ترقی به تدوین و اعلام برنامه‌ای پرداخت که بخشی از آن چنین بود:

«ماده ۹ - هر تبعه‌ای، بدون تبعیض نژاد یا مذهب، حقوق مساوی دارد و از آزادی مطلق برخوردار است، و همگی دارای وظایف مساوی هستند. کلیه عثمانیان در برابر قانون مساوی هستند، و کلیه اتباع امپراطوری باید بر حسب مهارت و ظرفیت خود بخدمات دولتی راه یابند.»^۲

منابع غیر ترك، این ادعا را که برنامه سیاسی ترکهای جوان جنبه ناسیونالیستی و تبعیض داشته است تأیید می‌کنند. يك رساله دانشگاهی شوروی درباره تاریخ شرق - با علاقه و تعصب معروف روسها در بکار بردن کلمات شدید - تصریح می‌کند که ترکهای جوان سیاست‌های ترکی ساختن و قلع و قمع اقلیتهای غیر ترك را بلادرنگ پس از خلع عبدالحمید دوم در ۲۷ آوریل ۱۹۰۹ - (۱۲۸۸ شمسی) اتخاذ کردند.

کمیته اتحاد و ترقی ترکهای جوان به قصد تصفیه کلیه نهضت‌های ملی غیر ترك خشن‌ترین سیاست شوونیسم (ناسیونالیسم افراطی) را در پیش گرفت.^۳ تاریخ جدید ترکیه که توسط آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

۱ - آنتونیوس - صفحه ۱۰۴

۲ - گوتهن - تاریخ ناسیونالیسم در شرق - ص ۲۳۵

۳ - صفحه ۳۸۱

منتشر شده^۱ خاطر نشان می‌سازد که عثمانیسم، که در واقع هدفش ایجاد یک ملت عثمانی (ترك) متحد بود، قبل از انقلاب ۱۲۸۷ ش - (۱۹۰۸) نیز مانند بعد از آن، ایده نولوژی اصلی کمیته را تشکیل می‌داد و هدف غائی آن بود. جمال پاشا یکی از برجسته‌ترین لیدرهای ترکهای جوان، توضیح داد که «ملت ترك» اساس کلی امپراطوری را تشکیل می‌دهد. ترکهای بردند که شعار عثمانیسم دال بر ترکی ساختن کلیه اعضای غیر ترك کشور است، و بعد از ترکهای جوان برنامه داوطلبانه‌ای را برای اجرای این هدف پذیرفتند. يك اعلامیه کمیته اتحاد و ترقی در پائیز ۱۲۹۹ ش - (۱۹۱۱) اعلام داشت که دیر یا زود عثمانی ساختن کامل اجتناب ناپذیر خواهد بود و باین هدف باید با اعمال زور و روشهای خشن فائل آمد. اقلیتهای ملی کمیت ناچیزی هستند. آنها می‌توانند مذهب خود را - نه زبان خود را - حفظ کنند.

يك مؤلف ارمنی به نام زارواند^۲ می‌نویسد که سیاست ترکهای جوان در کار از بین بردن کلیه اقلیتهای غیر ترك بسیار خشن و وحشیانه رفتار می‌کرد. دکتر ناظم بيك یکی از لیدرهای ترکهای جوان آشکارا اعلام داشت:

«کشور ما باید ترك خالص باشد، زیرا وجود سایر ملتها در داخل مرزهای ما فقط بهانه‌ای بدست قدرتهای خارجی می‌دهد تا از جانب آنان به مداخله پردازند. ما باید ملیتهای غیر ترك را به زور ترکی سازیم.»

طی تصمیمات کنگره ۱۲۹۹ ش - (۱۹۱۱ م) کمیته مرکزی متذکر شد که امپراطوری باید اسلامی باشد و از دادن حق واجد بودن تشکیلات خودمختار ملی به عناصر خارجی امتناع ورزد. ترویج زبان ترکی بهترین روش تأمین تسلط مسلمین و تصفیه غیر ترکها بشمار می‌رود.

ترکیسم - با آمیزشی از اسلامیسم - اصل ایده نولوژی جدید کمیته بود. کمیته این تصمیمات را تا مدتی منتشر نساخت، تا اعضای غیر ترك نهضت ترکهای جوان را نرنجانند. هنگامی که این تصمیمات اعلام شد، اعراب سیاست ترکهای جوان را با عبارت ذیل تعبیر و تفسیر کردند: «پان اسلامیت بدون اسلام».^۳ «ترکهای جوان ابتدا ترکهای عثمانی بودند و بعد از آن اصلاح طلب شدند.»^۴

۱- ميلر، очерки novayshey istorii Turtaii, p.20

۲- زارواند، ترکیه و پان تورانیسم - چاپ پاریس ۱۹۳۰

۳- زارواند - صفحه ۶۸ ۴ - هاریوت - صفحه ۴۳۵

«جورج کرک» محتوای ناسیونالیستی سیاست ترکهای جوان را از نقطه نظر تاریخ نهضت استقلال عرب ارزیابی می‌کند. وی می‌گوید ناسیونالیستهای سوریه در اثر انقلاب ترکیه دل و جرئت فراوان یافتند. آنها در مهر ۱۲۸۷ ش - (سپتامبر ۱۹۰۸) برادری عرب عثمانی (الاخاء العثماني) را در استانبول تشکیل دادند که هدفش متحد ساختن کلیه نژادهای امپراطوری در وفاداری به سلطان، حمایت مشروطه آزادیخواه جدید، ارتقاء عناصر عرب امپراطوری به پایه مساوات، و غیره بود. ترکهای جوان پس از اردیبهشت ۱۲۸۸ - (۲۷ آوریل ۱۹۰۹) بارانه اقدامات امنیتی جدیدی پرداختند که یکی از آنها ممنوع ساختن کلیه اجتماعات و انجمن‌هایی بود که توسط دستجات غیر ترک تشکیل شده بود. الاخاء بسته شد و ناسیونالیستهای عرب برای ادامه فعالیت‌های سیاسی خود به اقدامات زیر زمینی و محرمانه پرداختند و این فعالیتها را در خفا دنبال کردند. پس از انقلاب ترکهای جوان، آزادیخواهان سراسر جهان بخود تبریک گفتند که روز جدید و سعادت‌مندی برای خاور نزدیک آغاز شده است. مع هذا ترکهای جوان بزودی نشان دادند که کماکان تحت نفوذ توران و آسیای صغیر قرار دارند و نتیجه سیاست آنها رضائی شورش، و جنگهای خارجی بود.^۲

یک جزوه رسمی انگلیسی که در ۱۲۹۹ ش - (۱۹۲۰) منتشر شد در توصیف سیاستهای ترکهای جوان هنگام اشاره به اعمال آنها بشرح ذیل قدری مبالغه می‌کند:

«... هیچ ناسیونالیسمی غیر از ترک عثمانی نمی‌توانست وجود داشته باشد، هیچ زبان دیگری غیر از ترکی و هیچ مقررات دیگری در این امپراطوری حکمفرما نبود. برنامه‌اش فقط یک نژاد، یک زبان، و یک حکومت بود.»

بطور خلاصه می‌توانیم بگوئیم: بنظر می‌رسد که تمایلات مافوق ملی در ترکیه در قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم خیالی و غیر عملی بوده باشد. نظر ترک ناسیونالیست همیشه وجود داشت و از تمایل فوق ملیت در اغلب اوقات براتب قوی‌تر و نیرومندتر بود.

یکی از علل این امر همانا افول امپراطوری عثمانی بعنوان یک بنای فوق ملی

بود. این افول پس از سلیمان بزرگ ۹۷۴ - ۹۲۶ - ه. ق (۱۵۶۶ - ۱۵۲۰ م) آغاز شد و تا اقراض امپراطوری در ۱۲۹۷ ش - (۱۹۱۸) ادامه یافت. علت دیگر بروز احساسات ناسیونالیستی بین اتباع غیر ترک امپراطوری بود که به ضربات متقابل بیار حادی از طرف ترکها منجر شد و با اقدامات خشونت آمیز حکومت مواجه گردید. سومین عامل این ماجرا فشار قدرتهای خارجی مخصوصاً روسیه، بریتانیای کبیر، و اتریش - مجارستان، به جابداری از نفوس مسیحی امپراطوری عثمانی و همایگان بالکائی آن بود.

« ژون ترک »ها در حالی که سالونیک را بعنوان خلع سلطان عبدالحمید بزرگترین پایگاه خود برای مبارزه با سلطان عبدالحمید انتخاب کرده بودند، بتدریج در همه نقاط عثمانی شعبات مخفی کیه «اتحاد و ترقی» را تشکیل دادند و بویژه موفق شدند در میان افسران ارتش بنحو موثری نفوذ کنند.

در آن ایام دستگاه حاکمه عثمانی در فساد و تباهی و رشوه خواری غوطه ور بود. زمامداران و اطرافیان سلطان عبدالحمید را بیشتر کسانی تشکیل می دادند که سالها قبل با استفاده از مقررات «کاپیتولاسیون» و تسهیلاتی که این قانون برای خارجیان و مهاجرین - که عموماً افرادی نادرست بودند قائل شده بودند - به عثمانی آمده بودند، و مرکز اجتماع اینان شهر استانبول بود: « استانبول در قرن نوزدهم بیشتر از هر شهر دیگر دنیا وکلای دادگستری قلابی و حقه باز قاچاقچی و کلاهبردار و مردان نادرست داشت. مردمی که در کشور خود از چنگال قانون و عدالت فرار می کردند به استانبول پناه می آوردند و در آنجا از امنیت و فراغت کامل برخوردار می شدند و در همین احوال بود که سلاطین عثمانی با داشتن خزانه های تهی ناگزیر می شدند پیوسته باربجهای خانه خراب کن از کشورهای تابع امپراطوری که در نظر آنان پست و حقیر می نمود، پول قرض کنند»^۲

حوادث و فعالیت های دیگری که از آنها علیه سلطان عبدالحمید بهره برداری شد، از دیاد نفوس و اعمال نفوذ خارجیان در اقتصاد و سیاست و بالاخره هجوم

۱- در این کتاب بیشتر اطلاعات درباره ترک های جوان را از کتاب: «ترکیم و سونیم» نوشته چهارنژوارین هوسنر - انتشارات زرز آلتین - ۱۹۵۷، آورده ایم.

۲ - سرزمین و مردم ترکیه - ص ۸۲

دسته جمعی آنان برای استخدام اتباع خود - بعنوان مستشار - در سازمانهای دولتی، بخصوص (ارتش و ژاندارمری) بود. از طرف دیگر انگلیس و روسیه برای اینکه متفقاً باقیمانده امپراطوری عثمانی را متلاشی کنند، در سال ۱۲۸۷ش - (۱۹۰۸ - م) یکدیگر نزدیک شدند و گمان می‌رفت، هدف آنها «انجام نقشه‌هایی هم‌آهنگ» در عثمانی باشد.^۱

در چنین اوضاع و احوالی، افسران عضو کمیته سری اتحاد ترقی برهبری «حلمی‌پاشا» و «انورپاشا» به‌سلطان عثمانی اعلان جنگ دادند. ولی سلطان و اطرافیان، که از باده غرور و برتری و تسلط حکومت خودکامه استبدادی سرمت بودند، اعلان جنگ را نادیده گرفتند و اهمیتی با اقدامات این دو تن ندادند. در طول تاریخ بارها در کشورهای مختلف، اینگونه بی‌خبری‌ها و غرورها وجود داشته است و غالباً به نتایج خونینی منجر شده است:

«غالباً در تاریخ بشواهدی برمی‌خوریم که همه افراد ملتی در زیر گوش طبقه حاکمه مرتجع خود از جای می‌جنبند و قیام می‌کنند، در حالی که افراد غافل و مست و بی‌خبر طبقه حاکمه به‌اهمیت و عاقبت آنچه در حال پیدایش است آنقدر پی نمی‌برند، تا زمانی که کار از کار می‌گذرد و اساس قدرت آنان واژگون می‌شود...»^۲

دستگاه بی‌خبر سلطان، وقتی از خواب خرگوشی بیدار شد، نیروئی را برای مقابله و جنگ با افسران انقلابی و مترد به‌سالونیک فرستاد. ولی سربازان سلطان عثمانی - که در این وقت پنی‌چری‌ها و فدائیان سلطان در میان آنان نبودند - از برادرکشی امتناع ورزیدند. حلمی‌پاشا که رهبر انقلابیون بود، تلگرافی به‌سلطان مخابره کرده، به‌او گفت: «ما هنگامی از انقلاب و شورش دست برمی‌داریم که شما آزادی و مشرومیت را اجراء کنید.» بدتبال این تلگراف و با تجربه‌ای که سلطان از اعزام نیرو داشت در مرداد ۱۲۸۷ - (ژوئیه ۱۹۰۸ م) سلطان محیل قانون اساسی (در زباله‌دانی انداخته شده) را مجدداً بجزیان انداخت. این انقلاب آرام، فکر تشکیل مجلس مبعوثان دو درجه‌ای را با مرحله عمل درآورد، بشرطی که اعضای سنا را خود شاه انتخاب کند.

۱ - سایه با ترکیه - ص ۲۶

۲ - مردم و سرزمین ترکیه - انتشارات بنیاد پهلوی - ص ۱۰۲

ولی سلطان عبدالحمید بار دیگر در صدد مخو آزادی و برقراری استبداد برآمد و با همدستی افسران بازنشسته و روحانیونی (که قوانین مشروطه را مخالف قرآن و قوانین آسمانی می‌دانستند) شورش علیه «ژون ترك»‌ها برپا انداخت. سربازان عصیانگر پادشاه، به مجلس هجوم برده و با کشتن وزیر دادگستری و يك وكيل مجلس از سوره، خواستار برقراری «شریعت الهی» شدند.

نمایندگان مجلس - بجز یکی از وکلای بلغارستان - جرأت اعتراض نکردند. و این واقعه سبب استعفای حلی پاشا نخست‌وزیر، و رئیس مجلس شد. سلطان عبدالحمید که بار دیگر خود را موفق می‌دید، يك رشته اعمال خشن و وحشیانه را شروع کرد. تا آنکه «محمود شوکت پاشا» که فرماندهی شریف و عاشق آزادی و قانون اساسی بود، بمقابله برخاست و از سالونیک به قصد تصرف استانبول حرکت کرد. از نقاط دیگر هم داوطلبانی بسوی پایتخت روانه شدند. اینان روز سوم اردیبهشت - (۱۴ آوریل) پایتخت را به تصرف درآوردند و جلسه مشترك مجلسین با فتوای شیخ الاسلام، سلطان عبدالحمید را از سلطنت خلع کرد و برادرش شاهزاده «رشاد» را که شصت و پنج سال داشت به سلطنت برگزید.

از این پس همه اختیارات و امور مملکت به دست حزب «اتحاد و ترقی» افتاد. رهبران این حزب بموجب نوشته‌ای که سفارت ترکیه در اختیار نویسنده کتاب «همسایه ما ترکیه» گذاشته است: «خود سواد و مدیریت نداشتند و توانستند اوضاع را بهبود بخشند و تعصب آنان که به «پان‌ترکیسم» گرائیده بود، همه اقلیتهای غیرمسلمان را که حق بزرگی در تحصیل مشروطیت داشتند از آنان دور کرد...»^۱

تعصب نژادی و ایجاد «پان‌ترکیسم» آن چنان در افکار و عقاید و کردار و رفتار نژادپرستان «ژون ترك» ریشه دوانید که بزرگترین قتل‌عام نژادی را در کشور عثمانی بوجود آورد، و طی آن يك میلیون و پانصد هزار نفر زن و بچه، جوان و پیر با فجیعترین وضعی قربانی شدند.

بطوریکه خواهد آمد، اگرچه در جریان این قتل‌عام فجیع «ژون ترك»‌ها

و آلمان‌ها دخالت و اثر مستقیم داشتند و مسئولیت قتل‌عام و جنایات نیز بطور کلی متوجه ناسیونالیست‌های افراطی عثمانی و طرفداران «پان‌ترکیسم» است، اما در این میان نقش فعال یهودیان مقیم عثمانی را در این کشتار جمعی نمیتوان نادیده انگاشت. يك نویسنده فرانسوی در کتابی با عنوان *Le de Rnier bal dugroan soir* با شواهد و دلایل بسیار ثابت می‌کند^۱ که «یهودیان عثمانی» و «صیہونیسم جهانی» نیز در این اعمال وحشیانه باآلمانیها و ژون ترک‌ها همبندست بوده و تعداد زیادی از کارگردانان قتل‌عام از نژاد یهودی بوده‌اند.

برای تأیید مطالبی که این نویسنده فرانسوی عنوان کرده است، تنها به نقل يك گزارش محرمانه از سازمان جاسوسی و ضدجاسوسی روسیه تزاری که «اواخرانا» نامیده می‌شد، بسنده می‌کنیم. قبلا باید توضیح بدیم که پس از اقراض رژیم سلطنتی تزار روسیه، سفیر آندولت در پاریس، همه اسناد مهم سفارت‌خانه را خارج کرده، و پس از مدتی در اختیار موسسه «هورو» دانشگاه «استانفورد» کالیفرنیا قرار داد.

این اسناد چگونگی فعالیت روسیه تزاری را بین سالهای ۱۹۱۷ - ۱۸۸۵ - (۱۲۹۶ - ۱۲۶۴ شمسی) فاش می‌کند. گزارش «اواخرانا» درباره شرکت یهودیان در قتل‌عام ارمنه بدین شرح است:^۲

وزارت کشور روسیه - اداره کل شهربانی - قسمت ویژه امور خارجی - پرونده شماره ۱۶۶۰۹ از بخش ۴ - ۲۳ ژانویه ۱۹۱۴ - آقا در باشگاه «نوری عثمان» بار دیگر جلسه‌ای با شرکت نمایندگان حزب اتحاد و ترقی، پان-اسلامیست‌ها و یهودیان منعقد شده است.

تعداد شرکت‌کنندگان در جلسه بیش از هفتصد نفر بوده و شخصیت‌هایی از قبیل طلعت بیگ، بدری بیگ، سعید بیگ، فکری بیگ، خیابوی بیگ^۳ و تنی چند از یهودیان در آنجا حضور داشتند.

از میان یهودیها، اسامی ساموئل آفتدی از اداره امنیت و آوراهاام بیگ از اداره شهربانی قابل ذکر می‌باشد.

۱ - رجوع شود به صفحات ۱ تا ۳۶ فصل اول و ۴۶ تا ۸۶ فصل دوم این کتاب -

۲ - آندره آموریان نویسنده معاصر ارمنی که اسناد آرشیو اواخرانا در «هورو» را مطالعه و بررسی کرده، تعداد زیادی از آنها را در مجله *تئوریک و ایندولوژیک* «آزدکشا تئوریک» بیروت بزبان ارمنی منتشر کرده است - این سند در شماره ۲۵ مورخ دهم می ۱۹۷۰ آن مجله چاپ شده است -

۳ - این چند نفر کارگردانان اصلی قتل‌عام ارمنه بودند.

و اما از طرف پان‌اسلامیست‌های روسیه، احمد آقاییف، جلال گورخمازرف، محمدتقی‌اف، ضیاعبیک و برادرش اصلان و دیگران بودند.

در جلسه مزبور نطق‌هایی علیه روسیه و مسیحیان ایراد کردند و بموجب تصمیماتی که اتخاذ شد، علیه تجاوز ارامنه و یونانی‌ها بایکوت اعلام گردید و بهمین مناسبت شبنامه‌هایی نیز منتشر شده‌است.

در پایان همین جلسه، طلعت‌بیگ اعلام داشته است که عثمانی با هرگونه کنترل اروپائی در آناتولی مخالف است. اگر اروپا دست از کنترل بردارد، آنوقت دولت ترکیه دست باصلاحات خواهد زد. فعلا کار دولت آماده کردن ارتش جهت عملیات جنگی قفقاز است.

از قرار معلوم شرایط جهت شروع اقدامات جنگی در جبهه‌های مختلف آماده است، نایب‌رئیس - واسیلیف - از طرف ریاست اداره آگاهی.

(امضاء ناخوانا)

انوپاشا و سایر سران «اتحاد و ترقی» با کمک «پان‌تورانیست»ها قصد داشتند با ازمیان برداشتن ارامنه خاک ارمنستان - که در وسط نقشه پان‌ترکیسم قرار داشت - میان کلیه مناطق ترک‌نشین از جمله آذربایجان ایران، یک ارتباط جغرافیائی، اقتصادی، سیاسی، نظامی و اجتماعی بوجود آورند و بر مبنای این افکار «پیشوای خیالی پان‌ترکیسم» امپراطوری «پان‌تورانیسم» را بنا نهاد، که با شکست نظامی و قتل انورپاشا این نقشه عقیم ماند.

سیاستمدار نامی ایران رضاعلی دیوانبگی می‌نویسد:

«آن موقع فرماندهان ترک در خط دیگری سیر می‌کردند. چون به بادکوبه رسیده بودند برای اجرای مرام اصلی خود یعنی پیوستن به ترکمن‌های ماوراء بحر خزر راه را نزدیک یافتند. می‌خواستند با عبور از قسمت کم عرض این دریا خود را به «راسنودسک» برسانند و از آنجا تا تاشکند خاک ترکستان راقبضه کنند.

حتی پس از پایان جنگ جهانی، که حکومت فرقه ترک اجاقی در اسلامبول بر افتاد، باز باین خیال خام، انورپاشای مطرود از راه روسیه خود را به ازبکستان رساند تا برای اقوام تورانی نژاد آن سامان حکومت مستقلی تشکیل دهد. اما بخت برگشته نزدیک شهر دوشنبه در نبرد با کمونیست‌های توسعه‌طلب (سال ۱۹۲۲)

میلادی) از پای در آمد»^۱

در تأیید نوشته فوق ، سند دیگری در سازمان «اوخرانا» - پلیس مخفی روسیه تزاری - ضبط شده است که پرده از فعالیت همه جانبه «پان ترکیسم»ها برمی دارد. این سند در پرونده ۱۷۷۰۹۰ اوخرانا مورخ ۳۱ دسامبر ۱۹۱۵ ضبط است :

«یوسف اوغلی دکیجورا مدیر روزنامه «یوردو» و تنی چند از اعضای کمیته مسلمانان روسیه در اوایل دسامبر وارد وین شدند تا با مقامات دولتی وین مذاکره نموده و یادداشت کمیته را تسلیم نمایند.

در یادداشت کمیته مسلمانان روسیه تقاضاهای زیرین قابل توجه می باشد :

۱ - بخارا و خیوه را از تسلط روسیه نجات داده و به ترکستان ملحق سازند.

۲ - به قیرقیزستان استقلال سیاسی بدهند.

۳ - احیای سلطنت در کازان و احیای حکومت خانی در کریمه : تحت

نظر امپراطوری عثمانی.

۴ - شناسائی خودمختاری ترکان نواحی ولگا و دریای خزر.

مقامات دولتی وین وعده داده اند ، مفاد یادداشت را دقیقاً مطالعه و نظر خود را اعلام دارند.

از طرف نایب رئیس - ای - اسمیرنف - از طرف کاردار (امضاء ناخوانا)^۲

فعالیتها و اقدامات بی رویه «ژون ترک»ها سبب شد که هرگاه حتی يك روستائی عثمانی می خواست درباره شکستهای ارتش و متلاشی شدن امپراطوری عثمانی بیاندیشد ، بلافاصله بر رهبان کشور خشم می گرفت و دستگاه راسرزنش می کرد ، ولی در این میان بیش از همه انورپاشا را مقصر می شمرد. اقدامات انورپاشا موجب شد که از سپاه چهل هزار نفری ترکیه در مشرق ، تنها در يك نبرد ، سی و شش هزار نفر کشته و زخمی شوند و بدتر از همه اینکه انورپاشا با پیوستن به نیروهای آلمان در واقع از حریف بازنده جنگ پشتیبانی می کرد و همین اشتباه به ضرر ترکیه تمام شد. ولی بطوری که قبلاً گفتیم کسی را به انورپاشا دسترسی نبود، زیرا او به آسیای مرکزی رفته بود تا در آنجا با

۱ - خاطرات اوان زندگی - نسخه خطی - ص ۱۸۸

۲ - مجله آزادک شاپتوریاک - شماره ۲۵ - بهمن می ۱۹۷۰

متحساختن ترکها يك امپراطوری جدید ترك تأسيس کند و سرانجام در نبردی با بلشویکها جان خود را از دست داد.^۱

ویلیام اسپنر ، هنگامی که می‌خواهد ماهیت سران (اتحاد ترقی) را بخواننده کتاب خود بشناساند از رژه نظامیان و فدائیان «پان‌ترکیسم» یاد کرده می‌نویسد :

«... سه ترک‌جوانی که پس از خلع سلطان برترکیه حکومت می‌کردند - یعنی انورپاشا و طلعت‌پاشا و جمال‌پاشا - با فینه‌های سرخ خود در میدانهای رژه از نظر زمامداران دول فرانسه و انگلیس مانند سه موجود مسخره و مضحک تلقی می‌شدند و همین سه نفر بودند که بصورت عکس‌العمل بچه‌گانه‌ای بعنوان متحد آلمان وارد جنگ بین‌الملل اول شدند. در امور داخلی نیز هر سه نفر - بخصوص انورپاشا - همان روش استبداد مطلق سلطان عبدالحمید را ادامه دادند. اقدامات نسنجیده و عجولانه نظامی این سه نفر (بخصوص انورپاشا که سمت ریاست ستاد ارتش را داشت) موجب شد ترکها پی‌درپی با شکست مواجه شوند...»^۲

خلع سلطان عبدالحمید از مقام «سلطنت امپراطوری انقلاب و جمهوریت عثمانی» و اداره کشور بدست «ژون ترک»ها که سعی می‌کردند با ناسیونالیسم ترك و تعصب نژادی، امپراطوری را مجدداً زنده کنند ، نتوانست از تجزیه امپراطوری جلوگیری کند. زیرا کنگره برلن و پیمانی که در سال ۱۲۵۷ شمسی - (۱۸۷۸ م) بین دول فاتح با امضاء رسید ، سبب تکه‌تکه شدن اراضی عثمانی شد. از قرارهایی که در کنگره برلن گذاشته شد ، نه ملیتون بالکان راضی بودند و نه پان‌اسلاوهای روسیه ترکها هم اعم از سلطان عبدالحمید و یاران او و جوانان انقلابی که در تبعید اروپا بسر می‌بردند و «ژون ترک»های داخل امپراطوری ، همه خشمگین و ناراضی بودند.

... ضعیفی که از جانب عثمانی عیان گردیده بود ، وسوسه‌ای دائمی نه فقط از برای روسها ، اطریشی‌ها ، سرب‌ها ، یونانی‌ها و ارمنی‌ها بود ، بلکه

انگلیس‌ها، فرانسویان، ایتالیائی‌ها و بالاخره آلمانها را نیز مجذوب ساخته بود و این ملل رخنه امپریالیزم خویش را در داخله مرزهای امپراطوری [عثمانی] که اسم بی‌مسئله‌ی بیش نبود، بلامانع و آسان می‌دیدند...^۱

بدین ترتیب اراضی اروپائی نشین امپراطوری عثمانی که در قرن نوزدهم تجزیه شده بود، بواسطه ظهور ناسیونالیزم و موازنه قوایان دول معظم اروپائی بتدریج بصورت کشورهای مستقلی درآمدند.

سومین ضربه‌ای که به امپراطوری عثمانی وارد شد، تجزیه مستعمرات عربی امپراطوری در سالهای قبل و بعد از جنگ بین‌الملل اول است. مستعمرات مذکور از الجزایر تا خلیج فارس ادامه داشت، بتدریج جذب امپراطوریهای اروپائی شد و یا تحت قیومیت فرانسه و انگلیس درآمد. در اثناء جنگ اول انگلستان، فرانسه، ایتالیا، روسیه و یونان تصمیماتی علیه امپراطوری عثمانی اتخاذ کردند. ولی نهضتی که برهبری کمال اتاتورک و یاران او آغاز گردید، نه تنها سبب انقراض رژیم سلطنتی و خانواده «آل عثمان» شد، بلکه با اعلام «جمهوریت»، ترکیه در راه جدیدی گام برداشت. مصطفی کمال که بعد از اعلام مشروطیت در اول مرداد ۱۲۸۶ - (ژوئیه ۱۹۰۸ م) امیدوار بود که:

«در دوران مشروطه اصلاحات اساسی جامه‌ی عمل خواهد پوشید. لکن رهبران حزب «اتحاد و ترقی» که اینک سکان کشتی کشور را بدست داشتند با او همداستان نبودند.^۲ لذا، اتاتورک بدون اینکه منتظر اقدامات افراتیون حزب مذکور بماند و یا دچار تعصب نژادی باشد، شخصاً شروع بکار کرد. تذکر این نکته لازم است که مصطفی کمال در آبانماه ۱۲۸۵ - (اکتبر ۱۹۰۶ م) با دوستانش در دمشق جمعیت «وطن و آزادی» را بنیان گذاشته بود. وی عزم خود را جزم کرده بود که هرچه زودتر این جمعیت انقلابی را نیرو بخشد و آنرا در سراسر سوریه و اطراف آن گسترش دهد. برای این منظور به بیروت و یاقا و اورشلیم به بهانه کارهای ارتشی سفر کرد، لکن قصد حقیقی‌اش تأسیس شعبات جمعیت «وطن و آزادی» بود. در آن نقاط زمینه برای چنین اقداماتی چندان مناسب نبود. با کمک یکی از دوستانش سفری بمدت چهار ماه

۱ - تاریخ جهان نو - جلد دوم - ص ۲۸۹
 ۲ - اتاتورک نشریه شماره ۱۲۰ پیمان منطقی‌ای - ص ۷

به سالونيك كرد . چون سالها بزادگاهش نرفته بود ، كسى ويرا نشناخت و او پس از ملاقات با مادرش جمعيت «وطن آزادي» را كه در سالونيك طرفداران فراوان داشت تاسيس كرد .

در اين زمان جاسوسان ، خبر سفر محرمانه او را به سالونيك گزارش دادند و دستور بازداشت مصطفی كمال صادر شد . ولي «احمدبيك» فرمانده سپاه در «يافا» در جواب وزارت جنگ نوشت كه او در مرز مصر اقامت دارد . كمال نيز با كمك يارانش به مصر رفت و به مسئله بندر عقبه كه وضع سوق الجيشی مهمی داشت رسيدگی كرد .

كمال در سال ۱۲۸۶ شمسی (۱۹۰۷) بدرجه «قول آغاسی» كه همردیف «سروان» بود منصوب و مأمور «فاناستر» شد . ولي در سر راه باز هم به «سالونيك» رفت و با فرمانده ارتش اين شهر تماس گرفت . چون دانش نظامی او جلب نظر كرد ، ويرا مأمور «سالونيك - اسكوپ»^۱ كردند و او فعاليت سياسی اش را در درازای خط آهن از سالونيك تا اسكوپ گسترش داد .

در حاليكه افسران ارتش مشغول مطالعه كتاب «آموزش واحدهای نبرد» اثر ژنرال آلمانی «لتيس مان» ترجمه مصطفی كمال بودند ، «واقعه ۳۱ مارس»^۲ پيش آمد . افسران جوان بیاری انقلاب برخاستند و سپاهی تشكيل دادند . مصطفی كمال نام اين سپاه را «سپاه حركت» و يا «ضربت» ناميد . پس از اينكه جنبش مذکور سركوب شد ، مصطفی كمال از استانبول به سالونيك بازگشت و عقايد خود را صريحتر و شديدتر بيان داشت . او معتقد بود كه پيوند حزب فرمانروای کشور «اتحاد و ترقی» از ارتش بايد كاملاً برينده شود و ارتش نبايد چون زايده ای از حزب تلقی گردد و از سياست بكلی دور بماند ، و از اين جا بود كه اختلاف «كمال» با «ژون ترك»^۳ ها آغاز شد :

«يكبار مصطفی كمال بعد از پيروزی حزب اتحاد و ترقی ، بعنوان نماينده كنگره حزب انتخاب شد و بطرابلس رفت . ولي شركت او در كنگره ، برای به كرسی نشاندن فكرش درباره ی عدم مداخله ارتش در امور سياسی بود ، كه سعی در اين زمينه بجائی نرسيد و اختلاف تا پايان كار كميته همچنان بر جای ماند.»^۴

۱- اسكوپيه - اسكوپ اکنون جزء خاك يوكلاوی است .
۲ - اتاتورك - موزه فرهنگي پيمان منطقه ای - ص ۹

مصطفی کمال بعد از احراز مقامات مختلف نظامی ، در سال ۱۲۹۱ - ش (۱۹۱۲ م) دولت عثمانی را در جنگ با ایتالیایی ها به طرابلس حمله کرده بودند ، وارد کرد و در این نخستین درگیری عثمانی و ایتالیا بود که در آن پیروزی نصیب ترکها گردید.

مصطفی کمال بدرجه سرگردی ارتقاء یافت ، ولی در همین وقت ، هنگامی که در حال پیشرفت بسوی استانبول بود ، خبر شکست های پیاپسی در : «کومانوا ، سقوط سالونیک و ایلغار نیروهای بلغار بخط چاتالجا»^۱ بوی رسید. او باور نمی کرد که بدین سادگی امپراطوری مضحل شود. با آغاز جنگ اول جهانی ۳۱ تیرماه ۱۲۹۳ - (۲۸ ژوئیه ۱۹۱۴) و شرکت عثمانی در جنگ با متفقین ، مصطفی کمال خیلی زود فهمید که دولت در معرکه بیهوده ای شرکت کرده است.

در حوادثی که طی چهارسال جنگ جهانی رویداد و در پایان آن رویدادها در روز ۷ آبان ۱۲۹۷ - (۳۰ اکتبر ۱۹۱۸) دولت عثمانی به نیروهای خویش شرایط متارکه ای را که در موندروس پذیرفته بود ، ابلاغ کرد ، مصطفی کمال نقشه های مختلف داشت. یکی از شرایط متارکه ، ترک خدمت همه اتباع آلمان در ارتش عثمانی بود. با اخراج افسران آلمانی ، مصطفی به فرماندهی باقیمانده «ارتشهای صاعقه» منصوب شد. آنروز ژنرال آلمانی «لیمان پاشا» در مراسم خداحافظی گفت : «از این لحظه من فرماندهی ارتشهای صاعقه را به جناب مصطفی کمال پاشا وامی گذارم ، او همان فرماندهی است که لیاقت خویش را در میدانهای جنگ ثابت کرده است».

مصطفی کمال در روز اول آذر ۱۲۹۷ - (۲۳ نوامبر ۱۹۱۸ م) خطراتی را که از قبول متارکه جنگ متوجه دولت عثمانی شده بود ، مشروحاً برای نخست وزیر برشمرد. ولی تجزیه عثمانی اجتناب ناپذیر می نمود . مصطفی کمال دولت «توفیق پاشا» را لایق اداره مملکت وقادر بجلوگیری از تجزیه مملکتش نمی دید، لذا تلاش کرد تا مجلس باو رأی اعتماد ندهد. ولی روز ۲۵ آبان ۱۲۹۷ - (۱۸ نوامبر) وی در لژ تماشاچیان پارلمان شاهد رأی اعتماد مجلس به دولت توفیق پاشا بود. کمال سعی کرد ضمن ملاقاتی با سلطان ، از حوادث آتیه جلوگیری کند. در روز موعود:

«سلطان بدون اینکه علت شرفیابی او را جویا شود، از وی درباره مراتب اخلاص ارتشیان تحقیق کرد. مصطفی کمال فرصت را غنیمت شمرد و گفت آیا دلیلی موجود است که به استناد آن بتوان در اخلاص ارتشیان شك کرد و آیا قرائتی موجود است توهم توطئه سپاهیان را بتوان بنهن خطور داد؟ سلطان از جواب روشن سرباز زد و گفت همیشه چنین امکانهائی وجود دارد، اگر اکنون نباشد... در دل مصطفی کمال نسبت به وحیدالدین شکی پدید آمد و اندیشید که آتش گرم در هیزم تر کسی که به آینده با چنین بدبینی می نگرد، در نخواهد گرفت»^۱.

فردای این ملاقات سرهنگ عصمت نیز از مقام مستشاری برکنار شد. این هم دلیل دیگری بود بر اینکه وحیدالدین به رهبران جوان اعتماد ندارد. وقتی اتاتورک از سلطان، دولت و مجلس عثمانی مأیوس شد، از خانه مادری خود به هتل «پراپالاس» در استانبول رفت، تا با روزنامه نگاران خارجی که در آنجا سکونت داشتند - و از آنجا «تبلیغات ضد ترک» را در سراسر جهان اداره می کردند - در تماس مستقیم و دائمی باشد. وی ضمن ملاقاتهای متعدد با روزنامه نگاران داخلی و خارجی، با کسانی هم که فکر می کرد با خود او هم عقیده هستند، ملاقات های علنی و محرمانه ای ترتیب داد. اما:

«در آن زمان استانبول مرکز فعالیتهای سیاسی بود. هر روز حزبی تازه چون قارچ از زمین می روئید، با يك مشت طرفدار و با برنامه هائی مشابه و همه در ادعای تأمین استقلال. گاهگاهی جنبشی با رنگ ملی در صحنه ظاهر می گردید. جرایم مخالف بیدرنگ پرده ها را بالا می زدند و ثابت می کردند که این جنبش نیز دنباله ای فعالیت های «اتحاد و ترقی» است، همان حزبی که کشور را به پرتگاه شکست کشانده و خود نیز در این گیرودار از هم پاشیده بود...»^۱ اتاتورک با وسائلی که داشت نگذاشت باقیمانده پان تورکیست ها و اتحاد و ترقی تجدید حیات کنند و آنها را متلاشی ساخت.

توصیف همه وقایع دوران تلاشها و فداکاریهای مصطفی کمال و یاران جانبازش ، بسیار طولانیست ، لذا با کوتاه قیام مصطفی کمال و ستوط سلطنت عثمانی

کردن داستان فعالیتها و جنگهای وی، ماجرای پایان کار سلطنت آل عثمان را بازگو می کنیم ، بامید روزی که درباره این سردار شجاع تحقیقات وسیع تری را از سر بگیریم..

دو روزهایی که ، متفقین قسمتهای مختلف سرزمین عثمانی را اشغال کرده و نقشه تجزیه امپراطوری را ادامه می دادند ، جوانان ترك بدون سروصدا و تظاهرات علنی ، بدنبال مصطفی کمال به جنب و جوش خود ادامه می دادند. بسیاری از آنان متعلق بر شناس ترین خانوادههای استانبول بودند . پدرانشان از زمره ملاکان توانگر ، بانکداران و حتی ژنرالهای ارتش امپراطوری بشمار می رفتند که با تعصب و سرسختی خاصی بدستگاه حاکمه وفادار مانده بودند و هر کس را که با مصطفی (مصطفای مرتد و فراری) همکاری می کرد ، بدون کوچکترین ترحم و تردیدی از بین می بردند .

اینان شبها مشغول بسته بندی سلاحهای سبك بودند و حتی قطعات مختلف توپها را نیز بسته بندی می کردند و روزها با کشتیهای بارکش ، سلاحها را بعنوان کالای خوراکی به «اینه بولو» حمل می کردند . نگهبانان انگلیسی حتی تصور این را - که کشتیهای در حال حرکت ، مشغول حمل اسلحه باشند - در مخیله خود راه نمی دادند .

از «اینه بولو» تا «آتقره» - آنکارا - راه شوسه وجود نداشت ، عرابه هایی که بی سروصدا مهمات حمل می کردند ، آنقدر به انقلاب در شرف تکوین اعتقاد و ایمان داشتند ، که در سرمای سخت زمستان ۱۲۹۹ شمسی - (۱۹۲۰ م) بدون حادثه همه سلاحها را به آتقره رسانیدند .

وقتی همه سلاحها به آنکارا حمل شد ، مصطفی کمال فرمان حرکت داد. در قسطنطنیه رجال کماکان غافل و بی خبر به خوشگذرانیها و تفریحات خود ادامه می دادند و از آنچه در خارج از پایتخت می گذشت آگاهی نداشتند ، اگر هم خبرهایی می رسید در موج خوشگذرانیها گم می شد ، و هیچکس را توجهی به آن نبود .

ارتش ملیون ، نخست به فرانسویان حمله کرد و آنان زود شکست خوردند.

ولی دوازده هزار سرباز فرانسوی شهر عینتاب (بعضی از مترجمان فارسی نام شهر را آیین قاب نوشته‌اند)^۱ را محاصره کردند. مدافعین شهر شجاعانه بمقاومت پرداختند ولی سرانجام تسلیم شدند. بعدها این شهر به لقب (غازبان‌تپه) که به معنی «جنگجویان راه ایمان» است، مفتخر شد. فرانسویان زودتر از سایر مهاجمان خارجی پی به لیاقت کمال بردند و حاضر شدند بخش اشغالی خود را باو بپارند. ایتالیایی‌ها هم به فرانسویان تاسی جستند، ولی در همین گیرودار دولت مرکزی مصطفی کمال را خلع درجه کرد. او نیز بلافاصله از ارتش مستعفی شد و هزاران سرباز و افسر نیز در این تصمیم بدو پیوستند. یونانیان در سالهای ۱۳۰۱-۱۳۰۰ شمسی - (۱۹۲۱ - ۱۹۲۲) تلاش فراوانی کردند تا هرچه بیشتر بخشهایی از سرزمین اناطولی را متصرف شوند. اگر چه نیروهای یونانی برتری فراوانی بر ترک‌ها داشتند، ولی مصطفی کمال فرمان داد «نباید هیچ‌وجه عقب‌نشینی کنند. نیروهای ملیون یا باید بماتندو یا کشته شوند»^۲ این فرمان سبب شد تا ترک‌ها که برای دفاع از سرزمین آبا و اجدادی خود می‌جنگیدند، یونانیان را از اناطولی اخراج کنند. پس از شکست یونانیان، ملیون با انگلیس ها قرارداد آتش بس منعقد کردند و در سال ۱۳۰۲ - (۱۹۲۳ م) عهدنامه لوزان بین عثمانی و متفقین بامضاء رسید و دولت مستقل ترک در سرزمین اناطولی و ترانس شرقی برسمیت شناخته شد و این همان اندیشه عالی مصطفی کمال بود که از سال ۱۲۹۶ شمسی - (۱۹۱۷ م) در سر می‌پرورانید.

ترکیه، که اینک تحت رهبری مصطفی کمال بود بغازهای داردانل و بفرات تحت تصرف خود در آورد و در عوض از متصرفات امپراطوری در خسارج از اناطولی صرف نظر کرد.

با اخراج قوای مهاجم، اکثریت مردم عثمانی - بجز معدودی از اطرافیان سلطان - موافق بودند. اما همین‌ها نسبت باصلاحات نظامی، مذهبی، و امور اجتماعی نظر خوشی نداشتند و از روش دیکتاتور منشانه او هم خرسند نبودند. دستگاه حاکمه از عدم رضایت‌ها استفاده کرد و نیروئی برای سرکوبی ملیون گیل داشت. ولی اینان هم نتوانستند کاری از پیش ببرند.

مصطفی کمال، خیلی ساده به «خلافت عثمانیها» پایان داد و عنوان «خلیفه

۱ - رجوع کنید به اتاتورک - ترجمه دکتر حمید نظمی ۲ - سرزمین و مردم ترکیه - ص ۱۰۷

مسلمین» را از بین برد اومی برسید :

«خلیفه به چه درد مامی خورد...؟ ما يك کشور متجددهستیم و در چنین کشوری هر کس حق دارد مذهب دلخواه خود را اختیار کند و طبق اصول صحیح به آئین و دستورات مذهبی رفتار کند . آیا ما از دیگران باید بخواهیم که بسا بگویند چگونه بخوریم ، چگونه بخوانیم ، چگونه عبادت کنیم ، چه لباسی بپوشیم ، چه نوع کلاهی بر سرمان بگذاریم ، چه مبلغی برای امور خیریه کنار بگذاریم ، چگونه وصیت کنیم ، چگونه گوسفند را در روزهای تعطیل مذهبی ذبح کنیم و با همسرانمان چه نحوه رفتاری داشته باشیم ... البته نباید چنین کنیم . معذالك بشری مثل ماست»^۱.

تنها مشکلی که هنوز وجود داشت ، قانون اساسی ۱۲۸۵ - (۱۹۰۶ م) بود . رهبر ملیون نمی خواست با مجلس مبارزه کند . اما از مجلسیان خواست تاهیتی برای گفتگو نزد او بفرستد . هیئت منتخبه مجلس به (چانکایا) - در حومه آنکارا - به منزل مصطفی کمال رفت و او به آنها گفت : مهمترین اشکال ما وجود قانون اساسی است ، اگر این قانون اصلاح شود ، همه کارها درست می شود : «پیشنهاد مصطفی کمال سروصدای زیادی به پا کرد ، و مخالفت شدید نمایندگان را برانگیخت ، ولی نمایندگان بزودی متوجه شدند که پیشنهاد اصلاحی مصطفی کمال برای تأمین سعادت ترکیه است . بسوجب پیشنهاد مذکور ، ترکیه متعلق به ملت ترکیه شناخته شد و بنابراین می بایست يك حکومت مشروطه در آن بوجود آید . این پیشنهاد اصلاحی به تصویب رسید . قانون اساسی تنظیم گردید و بسورد اجرا گذارده شد . مصطفی کمال نیز (با لقب اتاتورک) بسمت اولین رئیس جمهوری ترکیه منصوب گردید... و بدین ترتیب «سلطان عثمانی» که از قرن شانزدهم میلادی برای ترکها خلیفه و نماینده خدا محسوب می شد ، برای همیشه برکنار شد و ترکیه نونی بوجود آمد که امروز مایه مباهات و افتخار برای ترکهاست . ترقیات شگرف ، حیرت انگیز و همه جانبه ای که طی پنجاه سال گذشته نصیب کشور دوست و همسایه ما ترکیه شده ، برآستی شگفت انگیز است ، ترکها کار احیای ملت و کشور خود را در حقیقت با هیچ شروع کردند . ترکیه نه راه

داشت، نه سلاح نظامی. راه‌های عرابه رو و مانرو و تفنگ‌های قدیمی و شکسته امکانات منحصر بفرد کمالیست‌ها را تشکیل می‌داد. وسایل ارتباطی وجود نداشت و از صنعت و پیشرفت‌های فنی دنیای غرب نشانی نبود. کمالیست‌ها حتی مجبور بودند در سه جبهه بجنگند: مهاجران اروپائی، مرکب از قوای انگلیس-فرانسه-ایتالیا و یونان و هم‌چنین نیروهای دولتی، و از همه مهتر مرتجعین داخلی و افراد فاسدی که تا آخرین روزهای نابودی کشورشان، مشغول عیش و نوش بودند.^۱ اینان سد راه کمالیست‌ها بشمار می‌رفتند. در قرن بیستم، ترکیه نخستین ملتی بود که مستقل شد، بدون آنکه پس از استقلال، دیکتاتوری بر آن مسلط شود.

۱ - در همان دورانی که رجال عثمانی اوقات خود را در قسطنطنیه به بطالت و بی‌خبری و غفلت می‌گذراندند و هر شب با خانهای خارجی در بالاسکه‌ها می‌رقصیدند، جوانان اصلاح‌طلب ترك گرد مصطفی کمال جمع شدند... (سرزمین و مردم ترکیه ص ۱۰۲)

بخش دوم

کشتار ۲۳۷۷۰۷۲ ارمنی

«قتل» و «جنایت» بخودی خود کلماتی چندش آور و هراس انگیزند ، و «قتل عام» و «جنایات گروهی» - و دستجمعی - بمراتب وحشتبارتر ... اما «انهدام يك ملت» مطلبی دیگر است . مطلبی که هیچکدام از کلمات ابتدایی انسان متمدن ، قادر به بیان دامنه دهشت و شناعت آن نیستند . شاید همین جهت است که هیتلر و دستگاه آدم کشی او ، بر کار قتل عام يك ملت ، نام «حل نهائی مسائل یهود!» را می گذارند و ملعت پاشا ، بر کشتار گروهی میلیونها انسان «دور فرستادن بعضی ها» نام می نهد .

اینجا ، سخن از کشتار عمدی ، آگاهانه و بیرحمانه کودکان شیرخوار ، پیر زنان و پیر مردان بی دفاع است ... سخن از مرگ «ترحم» است و بروز کثیف ترین و شنیع ترین زوایای ناشناخته وجود آدمی ... از غرایزی که انسان از احساس وجود آنها در طبیعت خویش ، عرق شرم بر پیشانی می نشاند ، و از «انسان» بودن خویش - انسانی که از لحاظ شکل ، اندام و قیافه ، شبیه اینگونه دژخیمان است - خجالت می کشد ...

سخن از «ماشین» کامل و بدون عیب و نقصی است ، که بی هیچ عقل و احساس و ترحمی ، میلیونها موجود زنده و صاحب عقل و احساس را در میان دنده های خود می فشرد ، می کشد ، می سوزاند و خاکسترشان را بر باد می دهد ... و سرانجام سخن از تجاوز به جان و مال و ناموس آدمیانی است ، که طبیعت همه مواهب زندگی را بدانان ارزانی داشته ، اما کسانی دیگر - که نام انسان بر آنان نمی توان نهاد - با خشونت بارترین شکلی ، این مواهب را از آنان سلب کرده اند .

براستی ، آتزمان که مادری را بر اثر فشار گرسنگی مجبور کنی ، که گوشت دخترک تازه مرده‌اش را به‌دندان بکشد ، وقتی زن جوانی را واداری تا کودک نوزادش را بخاطر پیشگیری از شکنجه‌های بعدی «که خود متحمل آنها شده است» زنده زنده برودخانه یا در چاه بیاندازد ، وقتی دختران جوان ، گیسوان ، ابروان و مژگان خود را بتراشند ، و برچهره زیبا و معصوم خویش داغهای نفرت‌انگیز نهند ، تا از خطر تجاوز ، به ناموسشان مصون بمانند ، آیا باز می‌توانی بر خود نام انسان بگذاری ؟

دریغاً . که اگر تو نیستی ، بسیار کسان چنین بوده‌اند و درینغ بیشتر که هنوز هم هستند ... از مهاجمان مغول - که توحش و بربریت بهانه آنها بود - تا پیراهن سیاهان اس . اس و اینفورم پوشان گشتاپو - که بظاهر مترقی‌ترین و پیشرفته‌ترین قدرت علمی و صنعتی زمان خویش بودند - و سرانجام ماموران امپراطوری عثمانی - که مورد بحث ماست - و تنها اختلاف مذهب را بهانه جنایات وحشیانه خویش قرار دادند ، همه و همه جانورانی هستند در کسوت انسانی ، که بیش از به خون کشیدن میلیونها زن و مرد و کودک در حقیقت «انسانیت» را به خون کشیدند .



شگفت اینکه : همه این ماشینهای آدمکشی - با وجود اختلافات زمانی ، قاره‌ای ، نژادی و مسلکی - از یک نظر شبیه همدیگرند ، و آن اینکه می‌کوشند اعمال خود را در پشت پرده‌ای از ریا و تزویر - حتی عدالت و انسانیت - بپوشانند ، جنایات خود را نامی دیگر نهند و آنرا از دید جهانیان مخفی دارند . معلوم نیست که اگر این اقدامات با عقل و منطق همراه است ، چرا همه گردانندگان آنها ، می‌کوشند تا «اصول پنهانکاری» را به‌عالیترین شکلی رعایت کنند . تا آنجا که - در اکثر موارد - اگر حوادث و رویدادهای خاص و احیاناً تصادفی ، باعث کشف این جنایات نمی‌شد ، شاید برای همیشه در پرده خفا می‌ماند .

- در مورد قتل‌عام ارمنیان نیز - گویانکه گزارشهای پراکنده‌ای منتشر شده بود ، اما اگر کوشش چند فرد و سازمان نمی‌بود ، اگر «گزارش کمیته امریکائی» و تحقیقی پیگیر و مداوم در این زمینه به ثمر نمی‌رسید ، اگر مورخی

سخت گوش چون «آرنولد توین بی» هم خود را مصروف این مهم نمی ساخت، و سرانجام اگر محقق و نویسنده‌ای دیگر (آرام آندونیان امریکائی) موفق نمی شد خاطرات مستند و اسناد و مدارک «نعمیم بیک» یکی از دست‌اندرکاران جنایات را بدست آورد، شاید این ماجرا نیز، چون بسیاری ماجراهای دیگر - که در جهان ما روی داده است و هنوز از آنها بی‌خبریم - برای همیشه زیر خاکستر فراموشی مدفون می‌شد.

عثمانیان نیز، چون فاشیستهای هیتلری، نهایت کوشش را داشتند، تا راز جنایاتشان از پرده بیرون نیافتند، و بهمین جهت همه دستورات و فرامین در پرده رمز صورت می‌گرفت، و پس از جنایت نیز می‌کوشیدند، همه آثار و علائم آنها از میان ببرند. درست همان کاری که قرار بود هیتلرها در مورد اردوگاه‌های مرگ و کوره‌های آدم‌سوزی معمول دارند.

«کنستانتین سیمونوف» روزنامه‌نگار و نویسنده معروف و معاصر روس که در جریان جنگ دوم جهانی، خبرنگار جنگی بود و در جبهه‌ها بسر می‌برد، وقتی برای اولین بار بیک بازداشتگاه نازی (ظاهراً آشویتس) رسید و کوره‌های آدم‌سوزی، اطاقهای گاز، اجساد نیمه سوخته زنان و مردان، میلیونها دسته موی سرزنان و دختران قربانی را دید، با آنکه چهار سال تمام ناظر قتل‌ها و کشتارها، درخونین‌ترین صحنه‌های جنگ بود، بناگهان دچار آنچنان ضربه روانی شد، که تا یک هفته ارسال گزارشهای خود را به مسکو و همه نقاط جهان قطع کرد (قرار بود - بدستور برلن - این اردوگاه و همه آثار و علائم آن - قبل از رسیدن ارتش سرخ معدوم شود، اما ارتش اندکی زودتر رسیده بود). سیمونوف آنچه را که با چشم دیده بود باور نمی‌کرد، و بقول خود چنین می‌اندیشید که دچار «پسیکوز جنگ» و توهمات جنون آمیز شده است. و تازه هنگامیکه اولین عکسها و مطابقت مستند اردوگاه مرگ را بمسکو ارسال داشت، این بار سردبیران و گردانندگان پراودا و ایزوستیا بودند که تصور نمی‌کردند بهترین و برجسته‌ترین نویسنده آنها دیوانه شده است.^۱

نازیها در بسیاری موارد موفق به از بین بردن آثار جنایات خویش شدند،

۱ - مجله پاریس در سال ۱۳۶۵ بمناسبت بیستین سال پایان جنگ طی پنجاه شماره اختصاصی خاطرات بسیاری از ژنرالها، نویسندگان زمان جنگ و خبرنگاران جنگی را منتشر ساخت که خاطرات و کنستانتین سیمونوف، بخشی از برجسته‌ترین آنها بود.

چنانکه از اردوگاه معروف «تربلینکا» جز شهادت «شش نفر» از چند میلیون قربانی اثر دیگری برجای نماند.^۱

وقتی کتاب حاضر را مرور می‌کنیم، درمی‌یابیم که هیتلرها در همه اقدامات خود - چه خشونت و بیرحمی، چه نظم و دقت فوق‌العاده در کار انهدام مردم و چه کوشش فوق‌العاده برای پنهان داشتن جنایات، محو کردن آثار آن و بی‌خبر گذاشتن جهانیان - بی‌شک از عثمانیها در قتل عام ارمنیان الهام گرفته‌اند. فقط با این تفاوت که ماشینهای کشتار مدرن‌تر، و پنهانکاری دقیق‌تر شده است. در کار قتل عام ارمنیان نیز، چون کشتار یهودیها، شدت عمل و خشونت، همراه با کوشش در پنهان داشتن جنایات، تا حد غیرقابل تصویری به چشم می‌خورد، و این خود یکی از ویژگیهای کتاب حاضر است، که این جنایات پنهانی را با اسناد و مدارک غیرقابل انکار عرضه می‌کند.

شاید اگر «کنستانتین سیمونوف» سی سال قبل از جنگ جهانی دوم، بجای اردوگاههای آشویتس، بوخنوالد و تربلینکا، صحراهای حلبس، سوریه و عراق را می‌دید، براستی دیوانه می‌شد و اجساد و استخوانهای میلیونها زن و کودک ارمنی، او را برای همیشه، از رنج روزنامه‌نگاری خلاص می‌کرد... ممکن است بسیار کسان درباره قتل عام ارمنه بدست عثمانیها مطالبی شنیده باشند، ولی مسلماً تعداد افرادی که از آمار دقیق قربانیان و نحوه رفتار با آنان آگاهند، از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کند. همگان تنها از همان مختصری آگاهند که در مآخذ عمومی، در دایرةالمعارف‌ها و فرهنگها آمده است:

رشد ناسیونالیسم ارمنی موجبات برانگیختن سوءظن و کشتار همگانی ارمنه و خشم سلطان عبدالحمید دوم را (که از ۱۲۵۵ تا ۱۲۸۸ ش - پراکندگی آنها ۱۸۷۶ تا ۱۹۰۹ م - سلطنت کرد) فراهم ساخت. در ۵۶ - ۱۲۵۵ - ش (۱۸۷۶-۷۷ م) محله ارمنی نشین قسطنطنیه بدست افراد ارتش و پلیس ترک به آتش کشیده شد و غارت گشت. بعد يك رشته کشتارهای همگانی هولناک و وحشیانه از ۱۲۷۳ ش (۱۸۹۴ م) آغاز گشت که در مدت دو سال قریب دویست هزار ارمنی را به هلاکت رساند.

۱- پس از انتشار معروف «تربلینکا» در پاریس، مجله پاریس‌ماچ گروهی از نویسندگان خود را با اسرائیل اعزام داشت، که این شش نفر را یافتند و با يك يك آنان به گفت‌وگو نشستند. این مصاحبه‌ها در پیمان‌متن فارسی کتاب «تربلینکا» ترجمه دکتر مهدی سمار - آمده است.

این سلاخی‌های بدون رادع و مانع، هم انگیزه بروز يك رشته اقدامات تروریستی، ضرب و جرح و قتل‌های انفرادی و در نتیجه ایجاد رعب و وحشت پراکنده‌ای - که توسط دستجات تروریست‌ارمنی علیه مقامات ترك بعمل می‌آمد - شد، وهم خود در عین حال پاسخ و واکنشی بود نسبت به اقدامات مذکور.

دستجات پراکنده تروریست ارمنی اکثراً توسط روشنفکران فداکار ولی بدون تجربه‌ای که تصور می‌کردند به این طریق خواهند توانست با يك تیر دو نشان بزنند، هدایت می‌شد. بدین معنی که آنها گمان می‌بردند در اثر ترور و ارباب از يك طرف قادر خواهند بود سلطان را مرعوب سازند و مجبورش کنند تا دست به اقدامات اصلاحی بزنند و ناچار به اعطای امتیازاتی بآنان تن در دهد، و از طرف دیگر موفق شوند قدرت‌های اروپائی را نیز مقارن همین احوال برانگیزند تا به خاطر استقلال ارمنه به مداخله پردازند و بامیانجیگری خود ترتیبی دهند که آنها به تأسیس کشور مستقل ارمنستان نائل آیند.

انقلاب ۱۲۸۷ ش - (۱۹۰۸) «ترك‌جوان» باعث ایجاد امید کاذبی در زمینه روح اختلاف ترك‌ها و ارمنه شد، ولی اینك علائق ملی فیما بین با یکدیگر منافی بودند و اصطکاک منافع دو ملت هیچگونه راه آشتی و سازشی را باقی نمی‌گذاشت. لذا کشتارهای همگانی ارمنه در سال ۱۲۸۸ ش (۱۹۰۹) باخشی تازه این بار در سیلیس (که ارمنه آنرا «گیلیکیا» می‌نامند) از سر گرفته شد و فقط پس از وساطت قدرت‌های بزرگ - از جمله ایالات متحده امریکا - متوقف گردید.

آغاز جنگ جهانی اول بر سر نوشت غم‌انگیز ارمنه عثمانی - که همدردی و همفکری خود را نسبت به متفقین و آرزوی پیروزی آنان پنهان نمی‌ساختند و شوق و ذوق خود را از محاصره سپاهیان روس توسط ارتش متحدین بطرزی آشکار و بی‌ریا ابراز می‌داشتند - صحنه گذاشت و آن را قطعی و مسلم ساخت بدین معنی که «ترك‌جوان» را بر آن داشت تا به مسئله ارمنه که موجبات مزاحمت آنان را فراهم ساخته بود یکباره و برای همیشه فیصله دهد و قلسرو حکومت خود را کاملاً از نفوس آنان پاک سازد.

بدین ترتیب به تصفیه کلی ارمنه مبادرت شد که در نتیجه آن بیش از يك میلیون تن ارمنی در اثر تبعید به صحرای سوریه هلاک شدند، هزاران تن ارمنی

به دین مبین اسلام گرویدند ، و يك ميليون تن ديگر نيز يا از اين تبعيد و تصفيه جان سالم بدر بردند و يا توسط سپاهيان روس كه به مرز قفقاز در حال عقب نشینی بودند از زادگاه خود بیرون رانده شدند.

متفقین هرگز به قول خود مبنی بر تجدید استقرار حکومت يك کشور مستقل ارمنی در ایالات تاریخی خود وفا نکردند. مرزهای قطعی برای تأسیس يك ارمنستان مستقل که از طریق طرابوزان به دریای سیاه دسترسی داشته باشد، توسط پریزیدنت «وودرو ویلسون» رئیس جمهوری وقت امریکا در آذر ۱۲۹۹ ش- (نوامبر ۱۹۲۰) طرح ریزی شد ، ولی این منطقه قبلاً در ماه آبان (اکتوبر) تحت سلطه ترکهای که از نوبریا خاسته و به جداساختن قارص و اردهان از ارمنستان روس نیز توفیق یافته بودند درآمده بود.

سرانجام در تاریخ ۲۹ آذر ۱۲۹۹ (بیستم دسامبر ۱۹۲۰) تأسیس جمهوری ارمنستان شوروی تحت حمایت و کنترل روسیه بلشویک توسط حزب کمونیست ارمنه اعلام شد.^۱

اما این مطالب مختصر ، بهیچوجه منعکس کننده واقیعت دهشت بار ماجرای قتل عام ارمنه - به دست عثمانیها - نیست. دهه های پایان قرن نوزدهم و دهه های آغاز قرن بیستم ، آنچنان برای ارمنیان آمیخته با مصیبت و اندوه است، که قلم از شرح و زبان از بیان آن عاجز می ماند. يك نگاه باین آمار ، که از مراجع رسمی استخراج شده ، و مسلماً نمی تواند همه ارقام کشته شدگان را دربر داشته باشد ، روشنگر واقعیات بیشتری است. اینها رقم ارمنیانی است در طول چند دهه مورد بحث که به دست عثمانیها قتل عام شده اند :

۱۲۳۹ ش - ۱۸۶۰ م - ارمنه و سایر مسیحیان قتل عام شده در لبنان ۱۲۰۰۰ نفر
 ۱۲۵۵ ش - ۱۸۷۶ م - ارمنه و بلغاری های مقتول در بلغارستان ۱۴۰۰۰ نفر
 ۱۲۵۶ ش - ۱۸۷۷ م - قربانیان ارمنه در یازید ۱۴۰۰ نفر
 ۱۲۵۸ ش - ۱۸۷۹ م - ارمنه معدوم شده در آلاشگرد ۱۲۵۰ نفر
 ۱۲۶۰ ش - ۱۸۸۱ م - ارمنه و سایر مسیحیان در اسکندریه ۲۰۰۰ نفر
 ۱۲۷۱ ش - ۱۸۹۲ م - ارمنه و سربازان خارجی به تبعیت ترك درآمده ۳۵۰۰ نفر
 ۱۲۷۳ ش - ۱۸۹۴ م - ارمنه مقتول در ساسون ۱۲۰۰۰ نفر

- ۱۲۷۴ ش - ۱۸۹۵ م - آرامنه مقتول در ایالات اورمنستان غربی ۳۰۰۰۰۰ نفر
 ۱۲۷۵ ش - ۱۸۹۶ م - آرامنه کشته شده در استانبول ۹۵۷۰ نفر
 ۱۲۷۵ ش - ۱۸۹۶ م - آرامنه کتار شده در وان ۸۰۰۰ نفر
 ۱۲۸۲ ش - ۱۹۰۳ م - آرامنه یونانیان و بلغارها در مقدونیه ۱۴۶۶۷ نفر
 ۱۲۸۳ ش - ۱۹۰۴ م - آرامنه معدوم شده در ساسون ۵۶۴۰ نفر
 ۱۲۸۸ ش - ۱۹۰۹ م - قربانیان آرامنه در سیلیس (ادانا) ۳۰۰۰۰ نفر
 ۱۲۹۴ ش - ۱۹۱۵ م - آرامنه مقتول در ارمنستان غربی و ترکیه ۱۵۰۰۰۰۰ نفر
 ۱۲۹۷-۹۹ ش - ۱۹۱۸ م - آرامنه کشته شده در قارص و اردهان ۵۰۰۰۰۰ نفر
 ۱۲۹۷ ش - ۱۹۱۸ م - آرامنه در باکو و اطراف آن ۳۰۰۰۰۰ نفر
 ۱۲۹۸ ش - ۱۹۱۹ م - آرامنه در کونویجلار ۱۰۰۰۰۰ نفر
 ۱۲۹۸ ش - ۱۹۱۹ م - آرامنه در سیلیس (ادانا) ۵۰۰۰۰۰ نفر
 ۱۳۰۰ ش - ۱۹۲۱ م - آرامنه در هاجون ۲۰۰۰۰۰ نفر
 ۱۳۰۱ ش - ۱۹۲۲ م - ده هزار ارمنی و ۲۰۰ هزار مسیحی دیگر در ازبکستان ۲۱۰۰۰۰۰ نفر
 مجموع این ارقام، تعداد قربانیان را از سال ۱۲۳۹ تا ۱۳۰۱ شمسی -
 (۱۸۶۰ تا ۱۹۲۲) به ۲۲۸۴۰۲۷ نفر می‌رساند، که اگر ۹۳ هزار نفر قربانیان
 غیر ترک - اعم از یونانی و آسوری - را بشرح زیر :

- ۱۲۳۱ ش - ۱۸۲۲ م - یونانیان قتل‌عام شده در کیوس ۵۰۰۰۰۰ نفر
 ۱۲۳۲ ش - ۱۸۲۳ م - یونانیان قتل‌عام شده در میسولینکی ۸۰۰۰۰ نفر
 ۱۲۳۶ ش - ۱۸۲۶ م - سربازان خارجی به تبعیت عثمانی درآمده در استانبول
 ۲۵۰۰۰۰ نفر

۱۲۳۹ ش - ۱۸۵۰ - آسوری‌های موصل ۱۰۰۰۰۰ نفر
 به ارقام بالا اضافه کنیم، رقم هراس انگیز ۲۷+۲۳۷۷۷ نفر بدست می‌آید،
 که به استناد بسیاری مآخذ و شواهد دیگر، رقم اصلی بر مراتب بالاتر از این
 بوده است.^۲

اینک که کلیات فاجعه تا حدودی مشخص شده است، بشرح نخستین
 تحقیق و بررسی در این زمینه می‌پردازیم :

۱ - آثار و اطلاعات فوق‌الذکر از کتاب ترورها و قتل‌عام‌های جهان - نشریه نیویورک تایمز - ص
 ۳۹۶ اقتباس شده .
 ۲ - ترورها و قتل‌عام‌های سیاسی ص ۳۹۷

«آرنولد توین بی» مورخ نامدار معاصر و استاد دانشگاه آکسفورد ، برای همه مردم اهل تحقیق و مطالعه ، نامی شناخته شده است. بررسیهای ژرف و اندیشمندانه او در زمینه های تاریخ و سیاست ، بعنوان اسنادی غیرقابل انکار تلقی می شود ، تا آنجا که در زمان ما کمتر صاحب نظری را می توان یافت که نظراتش درباره مسائل گوناگون تا بدین حد صائب بوده و نتایج کارش تا این پایه مورد استناد اندیشمندان و پژوهشگران قرار گرفته باشد.

کتاب «توین بی»^۱ با عنوان «انهدام يك ملت» همراه با نقشه ای که نمودار صحنه های فاجعه است ، بی شک کاملترین شرح در این زمینه بشمار می رود که فصل دوم آن با چگونگی زمینه چینی برای کشتار ارمنیان آغاز می شود ، و ما نیز کار خود را از همین فصل آغاز می کنیم.

۱ - Armanian atrocities the murder of a nation by ,
Arnold J. Toyabee

بخش سوم

قتل يك ملت

با ورود عثمانی به جنگ^۱ - در پائیز گذشته - سرنوشت طرح قتل عام : آرامنه بلافاصله به وخامت نگرانید - سیاست «ترک جوان» بار خدمت نظام را بر مسیحیان نیز مانند نفوس مسلمانان گسترش داد ، ولی این سیاست به منزله یک امتیاز - برای ارمنیان - تلقی می شد ، چون بعنوان شتاسائی مساوات برای کلیه اتباع عثمانی در برابر قانون بشمار می رفت . وانگهی ، بسیاری از آرامنه بجای آنکه به خدمت اعزام گردند با پرداخت غرامت مشمول معافیت شده بودند . گفته شده است - اگر چه این گفته نمی تواند قویاً تاکید شود - که نژاد ارمنی ، اصولاً نژادی فعال ، کامران و مرفه است ، و هم خود را وقف امور صلح می سازد . این خصیصه بطور کلی شامل گروه کثیری از مردان بسیار تحصیل کرده و زنان تحصیل کرده ای است که تعدادشان کم نیست و عموماً در مدارس و دانشگاههای اروپا و مادر دانشکده های ممتاز میسوزند . های امریکائی تحصیل کرده اند ، و برای عثمانی آن طبقه از متفکران و مدیران ، مریبان و استادان ، بازرگانان و صنعتگرانی را که مغز کشوری را تشکیل می دهند ، فراهم ساخته است .^۲ از طرفی جنگ علیه نیروهای مسیحی در گرفته بود ، و توسط آنهایی که فقط پنج سال پیش برادران ارمنیان را در «آدانا» قتل عام کرده بودند ، انجام می گرفت . این جنگ برای آرامنه یک جنگ میهنی نبود ، لذا بسیاری از مردان ارمنی در کمال آرامش در مسکن و ماوای خود ماندند . و اما گروهی از آنانکه به خدمت اعزام شده بودند ، هنگامی که بدستور دولت از داشتن اسلحه محروم گشتند و به هنگام خدمات منتقل شدند تا راهسازی کنند ، محتمل است

۱ - بخش دوم کتاب توین هم - ص ۲۶

۲ - در روسیه بسیاری از آرامنه در جنگ نیز حائز امتیازاتی شده اند - مثلاً پرنس ساگرایتون حریف ناپلئون در (۱۸۱۲) و ژنرال ملیکوف و ژنرال لازارف در جنگ (۸ - ۱۸۷۷) بین روس و عثمانی .

که از این تغییر وظیفه ناراحت نیز شده باشند - چون بهرحال نمی‌جنگیدند - و بدین ترتیب زمستان بدون آنکه از آنچه در بهار آینده روی خواهد داد ، خبر داشته باشد سپری شد.

ولی در همین اوان دولت (اگرچه کلسه دولت برای اطلاق به صدارت و وزارت انورپاشا ، طلعت‌پاشا ، و سایر اعضای آن «کمیته اتحاد و ترقی» که لرد بریس آنرا بحق بعنوان «دارودسته اوپاش بی‌هه‌چیز» وصف کرده است - اسم بی‌مسائی نباشد) قسطنطنیه یعنی این تشکیلات بدون پرنسپ و قادر مطلق - مشغول انجام نقشه‌هایش بود ، تا آنها را در ماه آوریل بمرحله عمل درآورد. این نقشه جز قلع و قمع کلیه نفوس مسیحی داخل مرزهای عثمانی چیز دیگری نبود. زیرا جنگ موجب شده بود تا همان کنترل بسیار جزئی هم که قبلاً توسط اروپا در زمینه حمایت از آنان وجود داشت ، موقتاً برطرف گردد و دولت عثمانی از زیر بار آن رهائی یابد. یکی از دو طرف متعارب از دوستان بسیار خوب عثمانی و متحد آن کشور بشمار می‌رفت ، و «انور» چشم انتظار آینده بود و به پیروزی امیدبخش آنان امید داشت ، تا خود و همدستانش را از انتقام قدرتهای غربی و روسیه - که همواره چون سدی در قبال خصومت مزورانه دولت عثمانی از درماندگی اتباع مسیحی حمایت کرده بودند - درپناه آن حفظ کند. الغاء «کاپیتولاسیون» موجب شد تا سد قانونی حمایت خارجی که در پناه آن بسیاری از مسیحیان عثمانی دارای مأمن و ملجاء کم و بیش استواری بودند شکسته شود. اینک جز استفاده از فرصت و وارد ساختن ضربه‌ای که هرگز نیازمند تکرار نباشد ، کار دیگری درپیش نبود. طلعت‌یک هنگامیکه اشاره نهائی را به عمل می‌آورد گفت : «بعد از این ، مسئله ارمنی تا پنجاه سال دیگر وجود نخواهد داشت.»

جنایت بطرزی بسیار اصولی انجام گرفت ، زیرا از بیش از پنجاه محل مدارك و شواهد ارتکاب اقداماتی یکسان در دست است. تعداد مدارك و مکانها بیش از آن است که وصف مشروحشان در این مختصر بگنجد ، ولی محل همه آنها در نقشه ضمیمه کتاب نشان داده شده و بطوریکه ملاحظه می‌شود همه شهرهای مهم خود ارمنستان و آناتولی شرقی ، همچنین «ایسید» و «بروستا»

در غرب - صرف نظر از تعدادی نقاط در «ترس» - را شامل می شود. ما در نظر نداریم شرح یکنواخت فجایع هراس انگیزی که بوقوع پیوسته است در موارد متعدد تکرار کنیم ، زیرا رهبری مستقیم و بخشنامه های متحدالشکلی که از قسطنطنیه صادر می شد ، توسط مقامات محلی با دقتی معتناهی به مرحله اجرا درمی آمد. فقط در دو مورد مشاهده شده است که مقامات محلی از اجرای تعلیمات دولت امتناع ورزیده اند : یکی از آنها حاکم محلی «اورک» در ناحیه «قیصریه» بود که فوراً جانشین نرم تر و منقادتری بجایش منصوب شد. در مورد دوم در مقابل قائم مقام محل دیگری به اعتراض يك مبلغ مذهبی آلمانی چنین پاسخ داد : «اگر قانون و سلطان هم قدغن می کردند ، باز من خودم همین نقشه را علی رغم همه بسورد اجرا می گذاشتم ، و هر کاری که دلم می خواست می کردم»^۲.

«توین بی» درباره مقدمات طرح برنامه - که ظاهراً در نهایت پنهانکاری صورت گرفته است ، توضیحی نمی دهد. اما حقیقت اینست که نقشه بسیار هوشمندانه و زیرکانه تدوین شده بود ، زیرا تردیدی نیست که اجرای چنین طرحی ، قطعاً با عکس العمل و مقاومت متشکل یابراکنده ارمنیان مواجه می شد. بدین جهت باید ترقیبی داده می شد ، که نخست احتمال هرگونه مقاومتی از میان برود ، یعنی همه نیروهای مقاوم قلع شوند، و این نیرو طبعاً مردان - و مخصوصاً جوانان - هستند. وقتی در نخستین فرمان ، عنوان «کلیه مردهای ارمنی که دارای قدرت جسمانی هستند» را می بینیم ، بیشتر براین واقعیت آگاه می شویم. عثمانیها برای اینکه باهیچگونه اعتراض وعکس العمل خطرناکی روبرو نشوند، در درجه اول مردان و جوانان را به بهانه «خدمت نظام» از گردونه خارج می کنند ، تا پس از آن با خیال راحت ، حساب میلیونها زن و کودک و پیرزن و پیرمرد را تویه کنند ، بدون اینکه کوچکترین خطری از ناحیه مردان - نیرو های مقاوم - تهدیدشان کند.

۱ - «منی توان یقین حاصل کرد که بسستور «حکومت مرکزی» ارامنه از اوطان خود رانده شدند. من فقط در قسطنطنیه بودم که متوجه این امر شدم، و نیز می برم که قتل‌ها را که توسط سفارتخانه‌ها در این مورد بعمل می‌آمد هیچ نتیجه‌ای نداشت» - نقل از يك نامه - (که توسط یک نفر ارمنی پروتستان بيك تبه امریکا نوشته شده) و توسط روزنامه ارمنی «گوچناگ» چاپ نیویورک در تاریخ چهارم سپتامبر ۱۹۱۵ انتشار یافته است -

۲ - گزارش کمیته آمریکائی که از این به بعد باعلامت اختصاری به آن استناد خواهیم کرد -